

( )

فصلنامه مطالعات ملی سلسله مباحثی را در باب "همبستگی و وفاق اجتماعی" با حضور اساتید حوزه‌های مختلف علمی آغاز نموده است. مباحث مربوط به نخستین نشست پیرامون این بحث، در شماره اول فصلنامه به چاپ رسید و اینک دور دوم این گفتگوها را در محضر استادان ارجمند آقایان؛ دکتر مسعود چلبی دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، دکتر محمدرضا تاجیک استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، دکتر حمیداحمدی استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر مجتبی مقصودی استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی و آقای نورالله قیصری عضو هیئت علمی پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی و دبیر سرویس مقالات فصلنامه، دنبال می‌نمایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**\* قیصری:** با یاد و نام خداوند متعال، و تقدیر و تشکر از اساتید محترم که دعوت فصلنامه را قبول کردند و در دومین میزگرد "وفاق اجتماعی در ایران" شرکت فرمودند. در ابتدا لازم است برای ایجاد پیوند منطقی با مباحث میزگرد قبل بحث را از مفهوم "وفاق اجتماعی" آغاز کنیم. تأمل در این مقوله از چند جهت حایز اهمیت است. جهت اول به ماهیت مفاهیم به‌عنوان ابزار تحلیلی در علوم انسانی مربوط می‌شود. همان‌گونه که اساتید محترم استحضار دارند، ابزار مطالعه، تبیین و توضیح و پیش‌بینی پدیده‌ها و واقعیات اجتماعی مفاهیم‌اند. بنابراین فراهم ساختن ادبیات مفهومی یا ابزار تحلیلی از جمله گام‌های مهم برای توسعه و گسترش پژوهش‌های اجتماعی در مورد وفاق است. و در این زمینه اگر نگوئیم که در آغاز راهیم، می‌توان گفت که تاکنون گام‌های چندان مؤثری برداشته‌ایم. بخشی از مسئله نیز شاید به دستمایه اندک نظری و مفهومی وفاق مربوط باشد.

فصلنامه مطالعات ملی امید دارد که چنین بحث‌هایی به ارتقاء بخشی هر چند اندک از مسایل و مشکلات پژوهش اجتماعی، لاقلاً در حوزه مطالعات مربوط به وفاق اجتماعی و ملی مدد رساند.

جهت دیگر، به نوعی به علوم انسانی و به مفاهیم و نظریات آن که طبیعتی دوگانه دارند مربوط می‌شود. به اجمال اینکه، علوم انسانی و اجزای آن، علاوه بر اینکه علم شناخت انسان و جامعه و واقعیات‌اند، علم اداره امور، سیاست انسان و جامعه نیز هستند. و مقوله وفاق اجتماعی از جمله مقولاتی است که اگرچه در مباحث علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به آن پرداخته می‌شود، قرائت‌ها و گفتارهایی که به تبیین وفاق و تعیین فضای معنایی آن می‌پردازند، در این حوزه‌ها سازماندهی می‌شوند. اما، بر مبنای همین الگوهاست که سیاست وفاق نیز سازماندهی می‌شود. به این معنی که همواره در ادوار مختلف تاریخی، بخصوص در عصر حاضر، در جهت ایجاد وفاق، یک گفتار یا قرائت خاص با توجیه علمی، سیاسی - اجتماعی الگو و راهنما قرار گرفته است. از

اینجاست که تعیین فضای معنایی وفاق و طرح دیدگاه‌های متفاوت که به تبیین این مفهوم و نظریه‌پردازی درباره آن پرداخته است ضرورت می‌یابد. با این مقدمه درباره اهمیت تبیین مفهوم وفاق، از آقای دکتر چلبی تقاضا می‌کنیم نظرشان را درباره فضای معنایی مفهوم وفاق بیان بفرمایند:

**\* دکتر چلبی:** بسم الله الرحمن الرحيم، همان گونه که در جلسه گذشته در این باره با اختصار صحبت شد، مجموعه‌ای از مفاهیم وجود دارد که باهم هم‌خانواده‌اند و هرکدام از آنها زیر مفهوم یکی دیگر قرار می‌گیرد. در آن خانواده، یکی از این زیرمفهوم‌ها، مفهوم وفاق اجتماعی است. وفاق اجتماعی را می‌توان به صورت مختلف تعریف و انواع آن را در رده‌های مختلف طبقه‌بندی کرد. اما برای فتح باب، تعریف ساده‌ای از وفاق به دست می‌دهم: وفاق به معنی نوعی توافق نظر و فهم مشترک روی باورها، ارزش‌ها و هنجارهای اساسی در جامعه است. البته این تعریف کلی است، ولی برای درک دقیقتر می‌توان بحث در این مقوله را از جهات مختلف تقسیم‌بندی کرد، مثلاً از لحاظ مقطعی می‌توان به دو نوع وفاق قائل بود: وفاق در میان مردم و وفاق در میان نخبگان. از لحاظ طولی نیز می‌توان تقسیم‌بندی دیگری صورت داد و از وفاق اجتماعی در گذشته و حال صحبت کرد. با اینکه هر دو نوع وفاق اجتماعی‌اند، اما از لحاظ مضمونی و کم و کیف کاملاً متفاوتند. زمانی که از وفاق در گذشته صحبت می‌شود، منظور نوعی وفاق غیرقراردادی و انفعالی است. از چنین وفاقی می‌توان در دوران قبل از انقلاب مشروطیت صحبت کرد. اما در مورد وفاق در حال حاضر و در جوامع امروزی، می‌توان از نوعی وفاق فعال و قراردادی یاد کرد که مختصات خاص خود را دارد. اما در مورد سؤال مطرح شده که بیشتر تأکید آن بر مفهوم وفاق اجتماعی است، می‌توان با توجه به پنداشت چند بُعدی از جامعه، برای وفاق هم چهار بُعد در نظر گرفت. از لحاظ بالاترین منظر فرهنگی، یکی بعد "تعریفی" یا "وجودشناختی" وفاق است. در اینجا، بحث بر سر مفاهیم بسیار اساسی است که باید ببینیم جامعه اعم از نخبگان و مردم چه

تعریفی از آن دارند. آیا این تعریف اشتراکی روشن هست یا نه، و از این جهت که چه نوع تعریفی و چه نوع اشتراکی داشته باشد نیز بحث شود. در مجموع در این بُعد موارد زیر مطرح است: اینکه تعریف و برداشت مفهومی از "انسان"، "جامعه"، "این جهان" و "آن جهان/ غایت" چیست و نسبت روابط این چهار با یکدیگر کدام است. در بعد وجود شناختی، بر روی مفاهیمی بحث می‌شود که از عصری به عصر دیگر فرق می‌کند؛ به علاوه میزان وفاق در یک عصر با عصر دیگر نیز فرق می‌کند و ما حاصل آن می‌تواند برای جامعه تبعاتی داشته باشد. و از اینجاست که وفاق می‌تواند هم در میان مردم و هم در میان نخبگان طرح شود.

بُعد دیگر در بحث وفاق "امکان‌شناسی" است. در این بعد، نحوه نگاه و برداشت ما به امکانات، استعدادها و توانائی‌های موجود در "جهان"، "جامعه"، "انسان" و "خود" مطرح است. به عبارت دیگر چه درک مشترکی از ظرفیت‌های این چهار مقوله وجود دارد؟ سومین بُعد، بعد "تنظیمی" و "هنجاری" وفاق است. در این بعد سؤالاتی چون حقوق و تکالیف انسان نسبت به این جهان، نسبت به جامعه، نسبت به خود و نسبت به جهان دیگر مطرح است و اینکه در بالاترین منظر فرهنگی در یک جامعه، چه پاسخی‌هایی به این پرسش‌ها داده می‌شود و چگونه بر سر این پاسخ‌ها اشتراک به دست می‌آید. و آخرین بُعد که از سایر ابعاد مهمتر است، بعد "ارزشی" وفاق است. در این بعد نیز چندین مقوله وجود دارد که من آنها را در چهار مقوله ادغام می‌کنم؛ اینکه: چه ارزشی برای این جهان قائلیم؟ یا جهان فی‌نفسه برای ما دارای چه ارزشی است؟ چه ارزشی برای انسان در کلیت یا جزئیات آن قائلیم؟ در این مقوله، راه‌های متفاوتی وجود دارد، در تعریف اینکه انسان دارای چه ویژگی‌هایی است. اینکه آیا انسان بذات خود ارزشمند است یا خیر؟ سرانجام آنکه، چه ارزشی برای جامعه یا برای اجزاء یا صفت‌های جامعه قائلیم؟ در حوزه جامعه در زمان معاصر حداقل چهار نوع ارزش محوری همراه با چهار نوع تضاد اجتماعی بالقوه مطرح می‌باشند: ۱- ارزش آزادی

ناظر به تضاد بین فرد و جمع ۲- ارزش عدالت ناظر به تضاد بین طبقات مختلف اجتماعی ۳- ارزش عام گرایی / خاص گرایی ناظر به تضاد بین اقوام مختلف و بالاخره ۴- ارزش خرد ناظر به تضاد بین عقل ابزاری و عقل عملی. اما در ذیل این ابعاد، بحث در حوزه‌های مختلف جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ و اجتماع مطرح می‌شود. اینکه مثلاً در حوزه سیاست، چه تعریفی از سیاست و قواعد بازی سیاسی داریم. در حوزه اجتماع، اقتصاد، فرهنگ چه تعریفی از قواعد بازی داریم و حداقل‌های آن کدام است. بنابراین وقتی در جامعه صحبت از وفاق بین مردم و در سطحی بالاتر وفاق بین نخبگان می‌کنیم، باید از این نقطه آغاز کنیم که پاسخ‌ها به این سؤالات اساسی دارای چه وجوه اشتراکی هستند و نوع این پاسخ‌ها چیست؛ و بعد از این مسئله، باید به بحث دربارهٔ صفت هر یک از این ابعاد چهارگانه پرداخت. من فعلاً بحث را در همین جا خاتمه می‌دهم تا دیگران نیز فرصت صحبت داشته باشند.

**\* قیصری:** جناب آقای دکتر تاجیک، با توجه به مباحث جدید در علم سیاست- بویژه با نگاه فرا مدرنی که به مقولات اجتماعی دارید - لطفاً تلقی خودتان را از مفهوم وفاق بیان بفرمائید.

**\*** : به نام خدا. مسئله وفاق از نظر من مسئله‌ای فرهنگی است. البته، در این‌باره دیدگاه‌های ترکیبی نیز وجود دارد. و دیدگاه‌ها دربارهٔ مفهوم وفاق بسیار متفرق است؛ یعنی در مورد خود وفاق اجماع نظر هنوز حاصل نشده است. زمانی از دیدگاه مارکسیسم ارتدکسی به قضیه نگریسته شده، زمانی از دیدگاه مارکسیسم ساختارگرا و زمانی از دیدگاه کارکردگرایی پارسونزی، و زمانی هم از دیدگاه فرهنگی که از این منظر فرهنگ عمومی و غلظت آن است که سایهٔ خودش را بر گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها می‌اندازد و وفاق عمومی ایجاد می‌کند. البته من در اینجا رویکردی جدید به بحث دارم که در آن وفاق به معنای "انتظام در پراکندگی" است. در جامعه‌ای که ایده‌ها و هویت‌های مختلف وجود دارد، اگر توانستیم در این تکتک و پراکندگی انتظام ایجاد کنیم

و زنجیره‌ای از تمایزها پدید بیاوریم که در عرصه تمایزها انتظام ایجاد شود، وفاق ایجاد کرده‌ایم. در این معنا وفاق انتظامی است که در آن همگان با حفظ هویت‌های متفاوت خودرو به یکسو دارند؛ و این البته از جهتی به معنی چین‌خوردگی و تاخوردگی هویت نیز هست. در این انطباق هویت‌ها همانند چین‌خوردگی‌اند، همانند کاغذی که تا خورده باشد که با هر بار تاخوردگی هویتی نمایان می‌شود. اما در عین حال انطباق کامل هویت‌ها وجود ندارد.

بنابراین در جوامع، بخصوص در جامعه ما که واجد اقوام متعدد و دارای فرهنگ‌های متنوع است، تنها راه چاره برای وفاق اجتماعی ایجاد انتظامی است که در تقریر و تکوین آن همگان شریک باشند و راه ورود داشته باشند. باید پذیرفت که "آستانه دگرسازیمان" را پایین بیاوریم. زمانی که "آستانه خودی سازی" بالا می‌رود، وفاق ایجاد می‌شود و در سایه خودی سازی، یعنی اینکه چه کار کنیم تا همگان در تقریر قواعدی که وفاق ایجاد می‌کند شریک شوند، نمی‌توان قاعده‌مندی و انتظامی را از پیش تعریف کرد و آن را به همگان قبولاند و وفاق ایجاد کرد. در تقریر قوانین وفاق ساز باید همگان شریک باشند. بنابراین از نظر من وفاق زمانی ایجاد می‌شود که ما بتوانیم یک گفتمان مسلط ایجاد کنیم. کما اینکه حضرت امام (ره) چنین گفتمان چتر گونه‌ای را ایجاد کرد. گفتمان چتر گونه، گفتمانی است که همه در ذیل آن تقاضاهای خود را برآورده و یا قابل برآورده شدن بدانند و تمامی دقایق فکری مترقی خود را در آن بیابند. امام با طرح چنین گفتمانی تمام خرده گفتمان‌هایی را که در فرایند انقلاب نقش بازی می‌کردند، ذیل گفتمان خود جمع آورد و توانست وفاق سیاسی، اجتماعی ایجاد کند. بازتاب دقایق سایرگفتمان‌ها در گفتمان امام، از خصایص آن بود. اگر بحث ضدیت با امپریالیسم بود در گفتمان امام بازتاب می‌یافت، به همین گونه حمایت از زحمتکشان و مباحثی چون عدالت و آزادی. به نظر من، در دوم خرداد نیز چنین اتفاقی رخ داد. یعنی نوعی وفاق ایجاد شد. منتهی از رهگذر یک گفتمان چترگونه آرچیتیبیکال

توانست سایر رخدادها و گفتمان‌هایی را که در جامعه ما وجود داشتند و نقش بازی می‌کردند، در ذیل خود جای بدهد و نوعی جنبش کارناوال گونه ایجاد بکند.

در مورد اندیشیدن به وفاق، ما محتاج آن هستیم که در قالب جنبش کارناوال گونه به آن بیندیشیم، نه در جنبشی که در آن همگان دارای هویت، مشی، منش، قرائت و دیدگاه واحدی هستند. در جنبش کارناوال گونه، همگان با ماسکی که به چهره زده‌اند و در پس آن هویت‌های متفاوت وجود دارد، در یک مسیر با یک انگیزه و انگیزه‌روان می‌شوند. در صورت ایجاد چنین جنبشی در جامعه است که می‌توانیم وفاق ایجاد کنیم. در جامعه کنونی ما نمی‌توان از رهگذر همگونی ایدئولوژیکی، با تسلط یک قرائت واحد یا گفتمان واحد و یا فرهنگ مشخص با دقایق واحد وفاق سازی کرد. وفاق سازی از رهگذر پیدایش و در بطن جنبش کارناوال گونه کاربردی‌ترین و منطقی‌ترین روشی است که به نظر من در جامعه می‌تواند مطرح باشد.

**\* قیصری:** در پاسخ‌های آقای دکتر در باره مفهوم وفاق، مسایل متنوعی مطرح شد که از جمله می‌توان به دیدگاه ایجابی ایشان در مورد وفاق، نقش جنبش کارناوال گونه در وفاق سازی و ایجاد وفاق در قالب گفتمانی چترگونه اشاره کرد - بحث‌هایی جالب و قابل تأمل که باید به هر کدام در جای خود پرداخته شود. اما در این قسمت از بحث لازم است که دیدگاه دیگر اساتید نیز در مورد مفهوم وفاق طرح شود. پس از طرح کلیه دیدگاه‌ها، به بحث در مورد محتوا و مقولات مطرح شده در آنها خواهیم پرداخت. آقای دکتر احمدی، لطفاً جناب‌عالی با توجه به حوزه مطالعاتی خود نظراتان را درباره مفهوم وفاق بیان فرمائید:

**\* دکتر احمدی:** درباره مفهوم وفاق همان‌گونه که بیان شد، دیدگاه‌ها و سطوح مختلفی وجود دارد که بخشی از مشکلات مفهوم‌سازی وفاق به همین تنوع دیدگاه‌ها و یا سطح تحلیل بحث مربوط می‌شود. البته این تنوع ناشی از سیال بودن خود مفهوم وفاق است، چرا که اگر از لحاظ تاریخی بخواهیم موضوع را بررسی کنیم، در یک دوره

معنایی از وفاق مطرح می‌شود، و در دوره دیگر این معنا به خاطر مسایل و مشکلاتی که در جامعه طرح می‌شود، ممکن است تغییر کند. از جهت دیگر، آنچه به بحث در اینجا مربوط می‌شود این است که گویا منظور از وفاق اجتماعی همان وفاق ملی است که در سطحی کلان باید مطرح شود، و در صورتی که به سطح تحلیل خرد نظر داشته باشیم، ممکن است معنای وفاق متفاوت شود. بحث دیگر، این است که در هر دوره تاریخی ممکن است نگرش‌های مختلفی در مورد وفاق مطرح شود. یک بحث دیگر هم این است که آیا اصلاً وفاق خوب است یا نیست.

در سال‌های اخیر بخصوص در حوزه مطالعات پست مدرن بین بحث وفاق و هویت رابطه وجود دارد و اینکه اصلاً ضرورتی برای حفظ وفاق هست یا نیست؟ عده‌ای اصلاً ضرورت وفاق را زیر سؤال برده‌اند و بر این هستند که به جای تأکید بر سر وفاق که مفهوم کلی و تمامیت خواه است، بر عدم وفاق یعنی تکثرگرایی و بحث اختلاف در برابر وفاق تأکید کنیم. البته در باب تعریف وفاق، این مشکلات وجود دارد که تعریف مشخصی از آن موجود نیست، هر چند تعریف کلاسیکی از وفاق هست که آقای دکتر چلبی به آن اشاره کردند، یعنی همان توافق و اشتراک نظر در مورد ارزش‌های بنیادین یک جامعه. با وجود این همچنان مشکل مفهوم‌سازی در این مقوله وجود دارد. معلوم نیست که بتوان تعریفی واحد از عناصر سازنده وفاق یا همان ارزش‌های بنیادین به دست داد که همه گروه‌ها و جمعیت‌ها بر سر آن توافق داشته باشند.

البته جایگاه بحث این مفهوم بیشتر در جامعه‌شناسی است و حوزه مطالعات من جامعه‌شناسی نیست. اما تا آنجا که من با این مباحث آشنایی دارم، بحث وفاق را در رابطه با نظم اجتماعی مطرح می‌کنند. در این رابطه، زمانی که از وفاق صحبت می‌کنیم، هدف یا خواسته‌ای را در نظر داریم که همان نظم اجتماعی است. اینکه نظم اجتماعی چگونه باید ایجاد شود، در رابطه با وفاق بر سر ارزش‌های بنیادین که افراد مختلف در



آن سهیم باشند، بین نخبگان توافق نظر وجود ندارد. در این باره گروهی بر عقلایی بودن مفهوم وفاق تأکید دارند. در مکتب اصالت فایده و انتخاب عقلایی که هواداران زیادی نیز دارد، وفاق در صورتی ممکن می‌شود که همه در آنچه که بر سر آن توافق پیدا می‌کنند، یا در آن ارزش‌ها، سود و نفعی را برای خود متصور ببینند. از این منظر، ارزش‌ها امور ثابتی نیستند و مطابق اوضاع و احوال تغییر می‌کنند. بعلاوه، گروه‌های اجتماعی، نخبگان یا مردم، براساس برداشت عقلایی و سودانگارانۀ خود وفاق را تصویر می‌کنند. در صورتی که در سودمند بودن ارزش‌ها برای خود به نتیجه برسند، بر سر آن توافق می‌کنند.

نگرش دیگری نیز ممکن است مطرح شود که ارزش‌ها را اموری ثابت می‌داند و ممکن است دلیلشان این باشد که این ارزش‌ها در ذهنیت تاریخی مردم نهادینه شده‌اند. ارزش‌های بنیادین که اموری غیرمادی‌ایند در ذهنیت افراد جامعه از طریق خانواده و نظام اجتماعی و آموزشی جاگیر شده و اساس وفاق را به وجود می‌آورند. در این زمینه دیدگاه‌های پارسونز و همفکران او مطرح است. وبر نیز با رهیافتی فرهنگی چنین ایده‌ای را می‌پذیرد. گروهی دیگر نیز معتقدند که وفاق فی‌نفسه فاقد اصالت است. رهیافت قهری در مورد وفاق در اینجا مطرح می‌شود که از آن به گفتمان حکومتی تعبیر شده که دولت با قوه قهریه که ممکن است هژمونی مشروع باشد، و یا ممکن است از طریق قهر و غلبه نظام سیاسی وفاق ایجاد کند.

به هر صورت، در نظر من دیدگاه فرهنگی که همان توافق بر سر ارزش‌های بنیادین است، اصالت بیشتر دارد تا رهیافت قهری یا سودطلبانه در ایجاد وفاق. البته اینکه چنین ارزش‌هایی چه هستند و مشکلات توافق بر سر آنها چیست، چه مسایلی موجد و چه مسایلی از بین برنده آنها هستند، در عرصه مسایل اقتصادی، اجتماعی، قومی و مذهبی مسایلی در خور بحث است که نباید با سرگرم شدن به بحث مفهومی از آن غافل شد.

**\* قیصری:** در گفته‌های جناب آقای دکتر احمدی هم به برخی از موانع و مشکلات مفهوم‌سازی وفاق اشاره شد و نهایتاً ایشان بر رهیافت فرهنگی در وفاق‌سازی تأکید کردند. حال در خصوص موضوع، نظر آقای دکتر مقصودی را جویا می‌شویم.

**\* دکتر مقصودی:** بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. به گمان من باید به تعریف مفهومی وفاق که به گفته آقایان دکتر چلبی و احمدی توافق جمعی بر سر اصولی بنیادین است، چند واژه دیگر اضافه کنیم. در نظر داشتن "میدان تعامل جمعی" که معطوف به دو بُعد "زمان" و "مکان" باشد، می‌تواند به دقت تعریف ما بیفزاید. این امر ناظر بر نسبی بودن وفاق نیز هست. مثلاً وفاق ملی - اجتماعی در دوران قبل از مشروطیت با وفاق اجتماعی - ملی در دوران رضاشاه و یا محمدرضا شاه و حتی جمهوری اسلامی تفاوت‌هایی دارد. این تفاوت‌ها در ارتباط با دیگر کشورها معنی‌دارتر است.

ساخت ارزشی در هر مقطع زمانی و مکانی نوعی توافق جمعی بین من و شما، بین من و ما (در درون یک مجموعه، بین یک گروه کوچک و یک گروه کوچک دیگر، بین یک گروه بزرگ در برابر گروه‌های بزرگتر و همچنین در درون یک سیستم) را امکان‌پذیر می‌سازد. نسبت این "ما"ها با یکدیگر می‌تواند متفاوت باشد. گاه به هم پیوسته، گاه جدا از هم، گاه متداخل و یا شبکه‌ای است. ولی در عین تفاوت دارای انتظام هستند. در تحلیل نسبی بودن این ارزش‌ها و تعاملات نیز می‌توان به این امر اشاره کرد که در برخی جوامع، به واسطه نقش فائده دولت، این تعاملات از سوی دولت جهت‌دهی و هدایت می‌شود. در برخی جوامع شهروندان از نقش به‌سزایی برخوردارند. در گروهی از جوامع نیز این نقش برعهده نهادها و تشکل‌های مدنی است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که سطوح مختلفی از وفاق در بین گروه‌های مختلف یک جامعه وجود دارد. گروه‌های صنفی، سیاسی - اجتماعی، تشکل‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای، گروه‌های قومی، منطقه‌ای، نژادی و ملی همگی سطوح مختلف وفاق در یک جامعه را به معرض نمایش می‌گذارند، همچنان که شیوه‌های مختلفی برای

دستیابی و یاتعمیق وفاق می‌توان برشمرد. "جایگاه" افراد تعیین‌کننده نگرش آنان نسبت به امر وفاق است. مطمئناً اگر افراد جزئی از توده مردم (توده خارج از قدرت سیاسی) باشند، دیدگاهشان با نخبگان سیاسی خارج از قدرت و یا حتی دارندگان قدرت سیاسی متفاوت است. این امر حکایت از تأثیر و نقش "جایگاه" افراد بر نگرش نسبت به مسائل مختلف، از جمله وفاق اجتماعی - ملی دارد.

در جمع‌بندی این بخش از مباحث می‌توان ابعاد پنجگانه‌ای از وفاق، شامل: وفاق میثاقی، ارزشی، شناختی، منزلتی و نقشی برشمرد که هر کدام از عناصر دیگر وفاق تغذیه شده و خود دیگر ابعاد را پوشش می‌دهد.

\* **قیصری:** خیلی متشکرم. تا اینجا نکاتی درباره دیدگاه‌های مطرح درباره وفاق، وفاق‌سازی و مشکلات معنای وفاق، و اینکه درباره وفاق با چه رهیافت و رویکردهایی می‌توان مباحثه و پژوهش کرد، مطرح شد. آقای دکتر چلبی، نکاتی درباره سطح تحلیل بحث وفاق از ابعاد مختلف مطرح کردند. آقای دکتر تاجیک، از منظر جنبش‌های نوین اجتماعی، رویکرد فرهنگی را که در مباحث ایشان به مثابه ایجاد انتظام از مجرای گفتمانی چترگونه که در تعریف دقایق آن همگان شریکند برجسته ساختند. آقای دکتر احمدی، با نگاه تاریخی به مقوله وفاق از یک‌سو و طرح دیدگاه‌های فایده‌گرایانه و کنش‌عقلایی، نهایتاً اصالت را به دیدگاه فرهنگی در بحث وفاق دادند. آقای دکتر مقصودی نیز نکاتی درباره دقیق‌تر شدن بحث، در مورد تلقی فرهنگی که در مباحث آقایان دکتر چلبی و احمدی به معنی توافق بر سر ارزش‌های بنیادین در هر جامعه‌ای است، بیان کردند.

در ادامه بهتر است با عنایت به تحولات تاریخی کشورمان بحث ادامه پیدا کند. من فقط با مروری گذرا نسبت وفاق و تحولات جدید و تاریخ ساز کشورمان را باز می‌کنم تا در جزئیات تخصصی بحث آقایان استادان نظرشان را بفرمایند. همان گونه که استحضار دارید، مبدأ تاریخ معاصر کشورمان را تأسیس سلسله قاجاریه می‌دانند. شاید

از نقطه نظر بحث ما توجه به این مبدأ چنین باشد که هم زمان با تأسیس این سلسله، بتدریج ما با پدیده جدیدی به نام غرب که ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد مواجه شدیم و در این مواجهه، بویژه در بُعد فرهنگی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی متفاوت از آنچه بر مبنای آن وفاق و انتظام اجتماعی و سیاسی ما سامان یافته بود، عرضه شد. نفوذ تدریجی سیاسی، اقتصادی و خطر استیلای نظامی، همراه با عرضه آموزه‌های این جهان‌بینی و انسان‌شناسی نوین از یک‌سو و ناکارایی و ناتوانی حکومت قاجاریه، در برابر بحران‌های مختلف نظام سیاسی و جامعه ایران، همراه با تغییرات اجتماعی و سیاسی که در نتیجه این مواجهه پدید آمده بود، تحولاتی را در کشور ما رقم زد که نتیجه‌اش سرآغاز فصل نوینی در مناسبات اجتماعی و سیاسی بود.

انقلاب مشروطیت از این نظرگاه تحولی تاریخ‌ساز بود. براینکه این انقلاب و تأسیسات سیاسی برآمده از آن، تغییر در مؤلفه‌ها و عناصر سازنده هویت جمعی ما بود. قانون‌اساسی مشروطیت، بر مبنای تعریف نویی از جامعه و انسان بنا شده بود و در آن برای اتباع جامعه ایران، بدون نظر داشت به تمایزات مذهبی، قومی، نژادی و ... حقوق مساوی در امور سیاسی لحاظ شده بود. برای ساختن این نظام و نظم نو، ابزارها، مفاهیم و سازوکارهایی متفاوت با نظم و انتظام سابق نیاز بود. همان‌گونه که می‌دانید، بخشی از مجادلات و مسایل فکری و رخدادهای سیاسی و اجتماعی کشور ما در جهت تأسیس این نظم نو، به مفاهیم و ساز و کارهای آن مربوط بود. مجادلات بین علما در دوران مشروطیت، بین نخبگان روشنفکر در آن دوره و دوره‌های بعد، همچنین پیدایش نهضت اسلامی ایران و انقلاب اسلامی، از این نقطه نظر قابل تأمل و توجه است.

در دوره معاصر ما شاهد شکل‌گیری گفتارهای متنوع در باره وفاق هستیم. گفتار حکومتی وفاق از نیمه دوم حکومت ناصرالدین شاه که رژیم سیاسی قاجاریه به طور جدی با بحران روبرو می‌شود، مطرح شد و در ادوار بعد، تا انقلاب اسلامی نیز ادامه

یافت. قبل از این، بین گفتار اجتماعی و گفتار سیاسی وفاق تمایز چندانی مشاهده نمی‌شود، اما از این زمان به بعد، با رشد نیروهای اجتماعی همواره وفاق سیاسی به چالش خوانده می‌شود و در جامعه، گفتارهایی که خود را بدیل گفتار حکومتی وفاق می‌دانند، که نوع دوم گفتار وفاق است، مطرح می‌شوند. بعلاوه، در این دوره تب حرکت به جلو و پیشرفت نظام سیاسی را گرفته است و حکومت‌ها از یک طرف قصد دارند بر مبنای ایدئولوژی خاص جامعه را جلو ببرند، و در عین این حرکت خود را نیز حفظ کنند. که این خود برای حکومت‌ها نوعی تناقض ایجاد می‌کرده است که نمی‌توانسته‌اند حرکت به جلو را به سرانجام برسانند؛ چرا که در این مسیر بقای خود آنها به خطر افتاده است. بنابراین، در این دوره ما شاهد حرکات و اعمال خشونت‌آمیز حکومت‌ها هستیم. دوران استبداد صغیر، دوران استبداد رضاشاهی و محمدرضاشاهی. حال با توجه به این سابقه تاریخی از یکسو و اینکه هنوز در جامعه ما مسئله توسعه و پیشرفت کماکان مطرح است، علاوه بر آنچه در تحلیل‌ها درباره شناخت‌شناسی وفاق بیان شد، چه مسایل دیگری می‌تواند مطرح شود؟ جناب آقای دکتر چلبی، در این مرحله نیز بحث را با جناب عالی پی می‌گیریم.

\* : در پاسخ به سؤال و همچنین در واکنش به فرمایش آقای دکتر احمدی چند نکته را عرض می‌کنم. نکته اول اینکه من تا آنجا که با سابقه موضوع وفاق در سطح جهان آشنایی دارم، در اروپا از قرن هجدهم یا عصر روشنگری به بعد، تغییرات اجتماعی در دستور قرار گرفت و بعداً این گرایش به کشورهای جهان سوم وارد شد. در این جریان به برخی مفاهیم علوم اجتماعی، در حد یک مقوله ایدئولوژیک برخورد شد. این نکته برای من خیلی مهم است و اغلب هم بد خوانده شده و مورد غفلت واقع شده است. بویژه در کشورهای جهان سوم، تغییر در دستور روز قرار گرفت و همه به دنبال تغییر بودند، و به همین دلیل درباره تغییر ادبیات گسترده‌ای فراهم شده است که به انقلاب، تغییر و توسعه، که همه‌اش به نحوی راجع به تغییر است، مربوط

می‌شود. در چنین شرایطی که همه از وضع موجود ناراضی بودند و خواهان تغییر آن، بررسی علمی نظم به عنوان یک مقوله ایدئولوژیک باقی ماند و نتوانست سطح خود را به جایگاه مقوله‌ای وجودشناختی که در آن از چیستی نظم صحبت می‌شود ارتقاء بدهد. به عبارت دیگر، مقوله نظم به عنوان مقوله‌ای ژنریک طرح نشد که بتوان از انواع آن صحبت کرد. در مورد وفاق نیز به همین گونه بود. در باب این مقوله اگر ما بخواهیم ژنریک فکر بکنیم، هیچ جامعه‌ای حتی در اوج انقلاب هم نمی‌تواند دچار بی‌نظمی کامل شود. چون همه آنها که برای اعتراض به خیابان می‌آیند، بعد به خانه می‌روند و به خانه دیگری نمی‌روند. پس در هر جامعه‌ای حداقل نوعی نظم لازم است، سطح آن می‌تواند خانواده، کلاس درس یا سازمان اداری باشد. بدون حداقلی از نظم، توافق و فهم مشترک امور به پیش نمی‌رود. اصلاً فرهنگ یعنی وفاق. به طور خلاصه اگر بخواهیم فرهنگ را تعریف کنیم، یعنی فهم مشترک. همان گونه که جامعه نمی‌تواند بدون فرهنگ باشد، بدون وفاق نیز نمی‌تواند باشد، منتهی مشکل این است که نوع وفاق چه چیز باشد، چه نوع نظم و چه نوع وفاق مدنظر است. این بحث مهمی است. به همین دلیل هم من در آغاز بحث از نوعی وفاق انفعالی غیر قراردادی صحبت کردم که مربوط به جامعه سنتی است و در جامعه ما ناظر بر اوضاع و احوال قبل از انقلاب مشروطیت است.

بنابراین بحث می‌تواند بر سر این باشد که انواع مختلف وفاق - وفاق منفعل و غیرقراردادی و وفاق فعال و قراردادی - در جامعه دارای چه پیامدهایی است. می‌توانیم در یک‌جا وفاق را به عنوان متغیری مستقل در نظر بگیریم و در جای دیگر به عنوان متغیر وابسته از آن بحث کنیم. مثلاً اگر به عنوان متغیر وابسته به آن نظر داشته باشیم، اینکه لوازم و شرایط ژنریک آن براساس نوع آن - فعال یا منفعل - چیست، و اگر هر یک از این انواع شکل‌گرفت و پدید آمد، دارای چه پیامدهایی است. ممکن است که در بعضی مواقع به توسعه نیافتگی بینجامد. مثلاً وفاق در جامعه ایلی ممکن است

کارکردهایی داشته باشد، اما از نقطه نظر توسعه اصلاً به درد نمی‌خورد، چرا که هیچ تغییری در آن صورت نمی‌گیرد. اگر ده هزار سال بگذرد و کسی به آن کاری نداشته باشد، همین طور ادامه می‌یابد. هیچ چیزی کم و زیاد نمی‌شود. خان سر جایش است و دیگران سر جای خود. اما وقتی ما از جوامع امروزی صحبت می‌کنیم، مفهوم آن جامعه لفظی است که مرجع مفهومی در بستر زمان تغییر می‌کند. جامعه صد سال پیش ایران، جامعه حالا نیست، اصلاً آن یک چیز بوده با یک نوع وفاق، حالا یک چیز دیگر است با یک نوع وفاق دیگر. سؤال این است که این وفاق در جامعه امروزی چیست. در میان مردم، چه تلقی از آن وجود دارد و در سطح نخبگان چه تلقی. اینکه جامعه صد سال پیش خود چه بوده، وفاق در آن چگونه بوده، چه مانع و رادعی داشته و مسبب چه اتفاقاتی شده است، به نظر من مسایلی است که باید از هم تفکیک کرد.

در جوامع امروز نمی‌توان از همان مفهوم جامعه که در گذشته مطرح بوده است، صحبت کرد. جامعه گذشته‌ما، به تعبیر ساده‌اش، یک "جامعه قطعه‌ای" است. برداشت مفهومی من درباره اصل جامعه - بخصوص درباره جامعه ایران - این است که یک جامعه گسسته انفعالی بود که می‌توان وارد بحث انواع، ابعاد و ساخت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن شد. همچنین در مورد وفاق، آن نوع که انفعالی و غیر قراردادی است، نه تنها باعث توسعه نمی‌شود، بلکه خود مانع توسعه بود. اما در مورد جامعه امروز ما باید بدانیم که به طرف یک "جامعه انجمنی" در مقابل جامعه‌ای که قبلاً "جامعه قطعه‌ای گسسته" با وفاق خاص خود بود، حرکت می‌کنیم. این جامعه امروزی وفاق خاص خود را طلب می‌کند که من اسم آن را "وفاق قراردادی" می‌گذارم که در مورد ویژگی‌ها و صفات آن می‌توان بحث کرد.

\* **قیصری:** با تشکر از جناب آقای دکتر چلبی به خاطر توضیحات مبسوطشان، ادامه بحث را با نظرات دکتر تاجیک پی می‌گیریم. جناب آقای دکتر، جناب عالی در صحبت‌هایتان در مورد وفاق به گفتمان چترگونه از یکسو و جنبش کارناوال گونه

به‌عنوان کارگزار یا محمل اجتماعی وفاق اشاره کردید. حال با توجه به سؤالی که دربارهٔ سابقه تاریخی گفتار وفاق در ایران طرح شد، و با توجه به دیدگاه جناب آقای دکتر چلبی که معتقدند مقولهٔ نظم و وفاق، به خاطر حاکمیت گفتار یا ایدئولوژی‌های تغییر، ماهیتی ایدئولوژیک پیدا کرده و منزلت وجود شناسانه پیدا نکرده است، اگر بخواهیم به یک وفاق همه‌گیر در سطح ملی برای رسیدن به نظم و ثبات که مقدمهٔ توسعه و پیشرفت است برسیم، آیا از رهگذر جنبشی کارناوال گونه می‌توان به چنین وفاق پایداری دست یافت یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا جنبش‌های کارناوال گونه نیز ادامهٔ همان ایدئولوژی‌هایی نیست که خواهان تغییر بودند؟

در واقع چه تفاوتی بین ایدئولوژی نخبگانی که بر سر الگوی تغییر در گذشته توافق می‌کردند و نخبگانی که جنبش کارناوال گونه راه‌اندازی می‌کنند وجود دارد؟ در مصادیقی که جناب عالی به عنوان جنبش کارناوال گونه یاد کردید، مثلاً پدیدهٔ انتخابات ریاست جمهوری - دوم خرداد ۷۶ - اگر بخواهیم نحوهٔ پیدایش و فراگیر شدن این جنبش را در سطح کشور بررسی کنیم، نمی‌توانیم نقش رهبری کننده و سرنوشت سازنخبگان فرهنگی، دانشگاهیان، معلمان مدارس، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و ... را که توده‌های مردم را سیاسی کرده و در این جنبش شرکت دادند، نادیده بگیریم. بعلاوه، مقصد جنبش کارناوال گونه تعریف شده و محدود است، مثلاً به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس. اما مسئلهٔ توسعهٔ پایدار روندی دائمی است با اهداف متنوع، آیا به نظر جناب عالی، جنبش کارناوال گونه، استعداد وفاق سازی برای چنین پدیدهٔ گسترده و چند بُعدی را دارد؟

\* **دکتر تاجیک:** من به لحاظ منطقی، دو انگاری بین تغییر و به اصطلاح وفاق را شالوده شکنی می‌کنم. یعنی لزوماً به لحاظ منطقی این گونه نیست که بپنداریم وفاق با تغییر رابطه‌ای دو انگارانه و متضاد دارد. کسی نمی‌تواند این بحث را به لحاظ منطقی



ثابت کند. می‌توان در عین تغییر، ثبات داشت و می‌توان در عین تغییر و سیالیت، وفاق داشت. بحث من همین است، جامعه ما همانند رود روان است. به ایستایی آن نمی‌شود فکر کرد. به ثبات به معنای ایستایی نمی‌شود فکر کرد. در پویایی باید به ثبات اندیشید. وقتی به وفاق در پویایی می‌اندیشیم، به وفاق در جنبش کارناوال‌گونه می‌رسیم که جنبش سیالی است که از زیر شروع می‌شود. در هیچ جامعه‌ای نخبگان هیچ‌گاه جنبش کارناوال‌گونه ایجاد نمی‌کنند. جنبش کارناوال‌گونه طبیعی‌ترین و مردمی‌ترین جنبشی است که می‌تواند در یک جامعه اتفاق بیفتد. چرا که مردم با انگیزه و انگیزه‌های مختلف وقتی روز جنبش فرا می‌رسد، همه از خانه‌ها بیرون می‌ریزند، لباس خاصی به تن می‌کنند، ماسک به چهره می‌زنند و وارد جنبش می‌شوند. کسی در پس آن ماسک نمی‌فهمد که فرد شرکت‌کننده در جنبش چه کسی است، او را چه کسی هدایت کرده است، چه حزبی چه گروهی چه نخبه‌ای - همگان در پس ماسکی پنهان در این جنبش روان هستند. بنابر این زشت و زیبا، سیاه و سفید، زن و مرد، ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک، سکولار و غیر سکولار به طور طبیعی در یک جنبش قرار دارند و به یک‌سو روانند. آنکه می‌تواند یک جنبش کارناوال‌گونه را سمت‌دهی کند، می‌شود آوانگارد یا پیشتاز قضیه. کسی که می‌تواند بیرق را به دست گیرد، می‌تواند بالاخره از این جنبش استفاده کند. این جنبش را نخبگان ایجاد نمی‌کنند، نخبگان می‌توانند روی این موج مردمی که ایجاد می‌شود به اصطلاح سوار شوند و آنرا مهار کنند. بنابراین بحث من این است که این جنبش در جامعه روان است، این جنبش وجود دارد، ما باید فقط آن را درک کنیم. جنبش کارناوال‌گونه دوم خرداد را خاتمی ایجاد نکرد، بلکه جنبش کارناوال‌گونه خاتمی را ایجاد کرد.

اگر از این ابعاد نگاه کنیم، قضیه متفاوت می‌شود. جنبش کارناوال‌گونه‌ای در جامعه‌ما وجود داشت که خاتمی سازماندهی نکرد، چون نه حزبی داشت و نه آن قدرت را که به اصطلاح آن را ساماندهی کند. او از این جنبش کارناوال‌گونه بهره

جست. بحث من این است که جامعه مثل یک متن می‌ماند. متن ترکیبی واحد است. اگر به یک متن بنگرید، یک هویت واحد از آن درک می‌شود. مثلاً از یک کتاب، یک هویت واحد و مفاهیم واحد می‌فهمیم. ولی این مفاهیم و این گزاره‌ها و این گفتمان، حول مفاهیمی ایجاد شده‌اند که هر کدام از آنها به تنهایی معنای خاص خود را دارند. یک تکثری اینجاست که وقتی در قالب یک گزاره جمع شده، معنای واحدی را به ذهن متبادر می‌کند. پس متن تکثری است که در عین تکثر وحدتی در آن مشاهده می‌شود. نمی‌توان گفت در جامعه همگان مثل هم بیندیشند، همگان یک چیز را دوست داشته باشند، همگان یک رنگ را پسندند، همگان یک قرائت داشته باشند. خداوند انسان را گوناگون آفریده است، انسان را متمایز و متفاوت آفریده است؛ و بنابراین انسان‌ها متفاوت و متمایز هم باقی خواهند ماند. هر چند زیر پوشش یک ایدئولوژی.

بنابراین در چنین شرایطی باید اندیشه‌انتظام و قاعده‌مندی را تعریف کرد تا به این پراکندگی انتظام و وفاق بدهد به نحوی که از آن یک هویت برداشت شود، نه هویت‌های متکثر. بنابراین به وفاق باید به این شیوه اندیشید. در جامعه ما عصر تفکرات ایدئولوژیک و دیدگاه‌های کلاسیک حزبی به سر آمده است. وقتی به احزاب کلاسیک جامعه ما توجه می‌کنید، در می‌یابید که درست مثل احزاب کلاسیک جوامع دیگر، همه به دنبال آن بوده‌اند که حول ایدئولوژی و مانیفست خود ایدئولوژی ایجاد کنند. من می‌گویم دیگر مارکسیسم واحدی وجود ندارد.

ما اکنون در عصر جنبش‌های نوین اجتماعی هستیم. خصلت این جنبش‌ها آن است که افراد مختلف با تفکرات گوناگون را در ذیل ساماندهی و لنگار خود می‌پذیرد. همانند احزاب یک سانترالیزم قوی ایجاد نمی‌کند که براساس آن همگان را مجبور کند تا یکسان بیندیشند و شرط‌گزینش و ورود به حزب قرار دهد. جنبش اجتماعی این‌گونه نیست، بلکه دستگاه و لنگاری ایجاد می‌کند که انسان‌هایی که با آن اهداف کلی موافق‌اند و ممکن است در اهداف جزئی موافق نباشند، زیر یک چتر جمع شوند. در

صورت برداشتی غیر از این ما آستانه تحمل جامعه را پایین می‌آوریم. فقط به فکر کسانی که دقیقاً مثل مافکر کنند هستیم. هر کسی هم از این قرائت خاص خودش را دارد و این اتفاق عارضه‌ای است که در جامعه ما در حال روی دادن است. یعنی وقتی آستانه تحمل پایین می‌آید، درونی‌ترین لایه خودی، غیرخودی تعریف شده، حذف می‌شود. بنابراین جامعه دچار انشقاق می‌شود. ما باید آستانه و دامنه تحمل خودمان را بالا ببریم تا بتوانیم وفاق ایجاد کنیم و گرنه عملاً انشقاق ایجاد می‌کنیم. ما باید تشخیص بدهیم که افکار گوناگون است، تیپ‌های مختلف وجود دارد، و در این میان گفتمان مسلط را تقریر کنیم. آن کسی که می‌تواند به اصطلاح دال‌های شناور در جامعه را مهار بکند، گفتمان‌سازی کند و گفتمانش را هژمونیک کند، می‌تواند وفاق نیز به وجود بیاورد؛ و ما اگر نتوانیم چنین کنیم، از شرایط جامعه منفعل می‌شویم و مجبور به حذف‌های پیاپی می‌شویم و این یعنی انشقاق کامل.

**\* قیصری:** جناب آقای دکتر احمدی، با توجه به مباحث طرح شده، جناب‌عالی

نظرتان را بفرمایید.

**\* دکتر احمدی:** به نظرم یادآوری چند نکته در باب مفهوم وفاق هنوز ضروری است.

اول اینکه وفاق نسبی است. به هر حال در طول تاریخ بشر وفاق و اختلاف با هم وجود داشته است. اصولاً اگر اختلاف نباشد کسی پی وفاق نخواهد بود. بنابراین نباید نگران شد که اگر اختلاف وجود داشته باشد، مانع وفاق است، وفاق و اختلاف ممکن است در کنار هم وجود داشته باشند و در طول تاریخ چنین بوده است. من فکر می‌کنم تلاش انسان از ابتدا تا حال حاضر به نوعی متوجه مسئله نظم بوده است. آقای دکتر چلبی اشاره کردند که ابزار نظم مسئله وفاق بوده و وفاق در این منظر به عنوان یک متغیر مستقل در نظر گرفته می‌شود. این وفاق لازمه نظم بوده، همه دلمشغولی‌های افراد؛ چه کسانی که پی‌تحول انقلابی بوده‌اند و چه آنان که طرفدار وضع موجود بوده‌اند، در بطن نظرشان به هر حال نظمی می‌خواستند. حالا این نظم گاهی از طریق

دگرگونی وضع موجود حاصل می‌شود و گاه از طریق حفظ آن. حتی آنارشیست‌ها هم که گمان می‌شود دنبال به هم زدن نظم و به هم ریختن اخلاق، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بودند به هر حال می‌خواستند بعد از آن نظامی عادلانه از نظر خودشان ایجاد کنند. به هر حال تلاش برای برقراری نظم از طریق وفاق یک تلاش طولانی تاریخی بشر است و هیچ وقت هم نشده که واقعاً این وفاق جمعی کامل به وجود بیاید. اگر هم گمان کنیم چنین وفاقی به وجود آمده، جنبه ایدئولوژیک داشته است. اما ضمناً نمی‌توان گفت که هیچ وقت وفاق وجود نداشته است. به نظر می‌رسد که بر سر تعدادی ارزش‌ها در جامعه، وفاق نسبی وجود داشته است. اگر وفاق را در سطوح مختلف در نظر بگیریم، مثلاً در یک ایل یا در یک خانواده، هم شاهد وفاق هستیم و هم اختلاف. در اینجا ارزش‌های مشترک، ارزش‌های عامل ایجاد وفاق، ممکن است یک چیز باشد و در سطح ایل چیز دیگر. اگر در سطح جامعه آماری گسترده‌تر دقت کنیم، باز شاهد اختلاف و وفاق خواهیم بود. ولی ممکن است برای ایجاد وفاق ارزش‌هایی را در نظر بگیریم که در آن سطح کوچکتر معتبر نباشد. اما در سطح جامعه ملی که متشکل از گروه‌های مختلف، با زبان‌ها، ادیان و با فرهنگ‌های مختلف است؛ در این جامعه برای ایجاد نظم باید در سطح کلان ارزش‌های بنیادینی یافت که تمام گروه‌های تشکیل دهنده جامعه بر سر آنها وفاق نسبی داشته باشند.

به هر حال آن چیزی که عنصر اصلی تعریف کننده و تشکیل دهنده وفاق است، همان است که اسمش را می‌گذاریم ارزش، هنجار، منافع و مشترکات. باید آن نقاط اشتراک را پیدا کرد که در سطوح مختلف باعث وفاق نسبی بیشتر می‌شود. ضمن اینکه نمی‌توان هیچ وقت وجود اختلافات را نادیده گرفت، اختلاف در واقع چیزی است ذاتی؛ در یک جامعه شهری اختلاف و وفاق با هم وجود دارد. ولی به نظر می‌رسد وفاق به خاطر نیاز فطری یا نیاز اجتماعی، حداقل در زمان معاصر بر اختلاف می‌چربد. گرایش این است که تا حد امکان اختلافات را حل کرد و به نوعی وفاق رسید، برای

هر گروه، در هر سطحی مشترکاتی ایجاد کرد تا بتوان وفاق و همبستگی و برقراری نظم را تحقق بخشید.

\* **قیصری:** آقای دکتر مقصودی، با توجه به رهیافت تاریخی که در سؤالات و گفتگوها مطرح شده، درباب معرفت‌شناسی وفاق چه نظری دارید؟

\* : آنچه در این مقوله گفتنی است این است که انسان‌ها همواره و در تمامی مقاطع تاریخی به دنبال تعریف و باز تعریف وفاق اجتماعی بوده‌اند. تعریف و بازتعریف وفاق اجتماعی امر مهمی است، چرا که از منظر توسعه و پیشرفت عناصر وفاق اجتماعی همواره در حال تغییر و تحول است. امری که امروز مفروض قلمداد می‌شود، در شرایط جدید متحول شده و با مؤلفه‌های دیگر تعریف می‌شود.

به نظر من مهمترین مؤلفه وفاق اجتماعی که در همه اعصار کم و بیش وجود داشته است، تعریف و بازتعریف وفاق اجتماعی است. یعنی اینکه انسان‌ها می‌خواهند از چگونگی با هم زیستن و به نحو احسن و مطلوب زیستن تعریفی ارائه بدهند و راه‌کارها و ابزارها را بشناسند. در این میان می‌توان به وجود دو نوع نگرش نسبت به مسئله وفاق اشاره کرد:

نخست بنای نظمی بر مبنای "وفاق مطلق" که بعضاً از سوی مراجع قدرت مطرح و حمایت شده است. نخبگانی نیز به صورت ابزاری برای این وفاق مدینه فاضله ساختند. دوم "وفاق نسبی" که در گذر زمان تعریف و بازتعریف می‌شود. یعنی امروز با برخی شاخصه‌ها و ممیزه‌ها شناسایی می‌شود و در آینده با مؤلفه‌ها و عناصر دیگر. همچنان که ایدئولوژی‌ها و مسلک‌های سیاسی - اجتماعی نیز همواره سعی داشته‌اند تا با ارایه تعریفی واحد از وفاق و شیوه حیات و تداوم زندگی اجتماعی، گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را بر اساس آن ساماندهی کنند. اگر بنا داشته باشیم که برای جامعه‌ای شاخص‌هایی تعیین کنیم که بیانگر وفاق در آن جامعه شود، می‌توان گفت که مهمترین

اصل در چنین جامعه‌ای، توافق نسبی بر سر ارزش‌های بنیادین است که طبعاً در هر دوره زمانی و مکانی متفاوت است. در حال حاضر با توجه به شرایط نوین در این مورد می‌توان چهار شاخصه اصلی برای جامعه‌ای که به سوی وفاق پیش می‌رود، برشمرد. شاخصه اول "مشارکت اجتماعی" است. البته در مقاطعی از تاریخ این مملکت، از جمله دوران رضاشاه، این شاخصه چندان محلی از اعراب نداشت؛ همان قدر که نظام حاکمیت کامل پیدا می‌کرد و شاه بر اریکه قدرت و تاج و تخت سلطنت تکیه می‌زد، وفاق اجتماعی و ملی حاصل شده و می‌شد و رأی و اراده شاهانه لازم‌الاجرا و وفاق‌زا به حساب می‌آمد. شاخصه دوم "پذیرش اختلافات" است. اصولاً در جامعه انسانی امکان ندارد بتوان دو انسان را پیدا کرد که در همه موارد یک عقیده و یک رأی داشته باشند. اختلاف سلیقه، علایق، دیدگاه‌ها و عملکرد در میان انسان‌ها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی امری عادی و موجود است. در عوض مهم آن است که این اختلافات منجر به تعارض نشود.

شاخصه سوم که در بحث به آن اشاره شد، "کاهش تعارضات" است. این امر بدین معنی است که در عین پذیرش اختلافات، تلاش نمائیم تا از میزان تعارضات کاسته شود.

شاخصه چهارم کاستن از تعلقات "خاص‌گرایانه" در جهت افزایش علایق "عام‌گرایانه" است، آن چنانکه این مسئله مورد توجه جامعه‌شناس معروف دور کیم نیز بود. پذیرش این شعار که همه جای ایران سرای من است، به معنای پافراتر نهادن از تعلقات محدود خانوادگی، قبیله‌ای، قومی، شهری، استانی و منطقه‌ای است.

\* **دکتر احمدی:** لازم است در باب ایدئولوژیک شدن مفهوم وفاق، که خود نوعی توافق بر سر ارزش‌های بنیادین است، نکته‌ای ذکر شود. در مورد ایران - البته من به دوره ناصرالدین شاه قاجار کاری ندارم - در دوران مشروطیت و دوره پهلوی یکی از مشکلات این بود که با ورود به عصر جدید، زمانی که ایران با نظام جهانی مواجه شد

و مسئله مقایسه ایران و دیگران پیش آمد، این سؤال در ذهن‌ها شکل گرفت که ما چه هستیم؟ ایرانی چه کسی است؟ از آن زمان مشکل ایدئولوژیک کردن وفاق پدید آمد و بعد از آن هم این مشکل همواره پا برجا ماند. از دوره مشروطه تا تأسیس رژیم پهلوی نخبگان سیاسی تعریف خاصی از وفاق ارائه دادند و می‌خواستند همان را نیز پیاده کنند. در این تعریف همه عناصر تشکیل دهنده جامعه به مفهوم متعارفش دخالت نداشت. در این دوره شاهد تلاش‌هایی برای برهم زدن نظم سیاسی هستیم که از دیدگاه یک گروه خاص حاکم شده بود. قصد این بود که با دست زدن به یک تحول اجتماعی و برقراری نظم جدید، وفاق بیشتری به وجود آید. انقلاب [اسلامی] نیز تلاشی در جهت ایجاد نظم و وفاقی جدید بود که البته در دو سه سال اخیر شاهد پویایی‌هایی در این زمینه هستیم و بحث‌هایی در باب وفاق و نظم در جامعه مطرح می‌شود. به هر صورت، نیازمند این هستیم که از طریق مشارکت جمعی، به مفهوم جامعه‌شناختی و سیاسی آن، همه در تعریف شاخصه‌های وفاق نقش داشته باشند، نه اینکه یک گروه نخبه بگوید: آنچه ما می‌گوییم وفاق است و باید همان نیز در جامعه اعمال شود. این یعنی ایدئولوژیک شدن وفاق. بنابراین گروه‌ها و نیروهای تشکیل دهنده جامعه باید در تعیین شاخصه‌های وفاق شریک باشند تا وفاق نسبی برقرار شود؛ در عین حال که اختلافات نیز وجود دارد و قاعدتاً نمی‌توان آنها را حل و فصل کرد. برای ایجاد وفاق باید عناصر تشکیل دهنده گروه و جامعه، از طریق مشارکت، در تعیین نوع وفاق نقش داشته باشند.

**\* قیصری:** آقای دکتر! حال با توجه به تبیین شما از وفاق، مشکلاتی که هم اکنون

برسر راه ایجاد وفاق در جامعه وجود دارد، چیست؟

**\* دکتر احمدی:** در این باره می‌توان از چند جنبه به مسئله نگریست. اول اینکه بحث وفاق به این معنا که در اینجا طرح شد، جدید است و بنابراین بر مبنای شاخص‌های آن نمی‌توان در مورد چند و چون وفاق در گذشته صحبت کرد. دوم اینکه باید پرسید: چه کسی به مشکل وفاق رسیدگی می‌کند؟ گروهی برای تبیین مشکل،

نخبگان را مرجع قرار می‌دهند و با بررسی دیدگاه‌ها و مواضع آنها نتیجه می‌گیرند که وفاق در جامعه وجود ندارد. علت این است که نخبگان هر چه تلاش می‌کنند تا ارزش‌های خود را به جامعه بقبولانند، کسی از آنها نمی‌پذیرد، آنها هم گمان می‌کنند که وفاق نیست. راه دیگر این است که وفاق را در سطح جامعه بررسی کنیم؛ این روش مستلزم تحقیقات وسیع میدانی است که در آن نظر مردم در مورد وفاق گردآوری و بررسی می‌شود. در هر صورت، به نسبت، موضوع وفاق در علوم اجتماعی به عنوان امری مهم پذیرفته شده است.

اما در مورد روش‌های ایجاد وفاق: برخی نظرشان این است که اگر ارتباط نباشد وفاق هم به وجود نمی‌آید؛ و عده‌ای دیگر نظری عکس این دارند. کسانی مانند کارل دویچ و همفکران او بر این عقیده‌اند که اگر ارتباطات قوی شود، ملیت به وجود می‌آید و فاصله اجتماعی کم می‌شود. ارتباط به شناخت می‌انجامد و لذا زمینه‌ساز وفاق می‌شود. از طرفی برخی بر آنند که خود ارتباط و شناخت بیشتر در میان افراد باعث برجسته شدن تفاوت‌ها می‌شود و لذا کارکردی وفاق‌زدا پیدا می‌کند؛ چرا که با آگاهی از تفاوت‌ها و تمایزات، بویژه در زمینه امتیازات و امکانات اجتماعی، تعارضات و دشمنی‌ها امکان بروز بیشتر می‌یابد. البته تأثیر هر دو - ارتباط و عدم ارتباط - در وفاق‌زایی و وفاق‌زدایی نسبی است. اما به هر حال ارتباطات منجر به ایجاد مجموعه‌ای از ارزش‌های کلان یا فراگیر می‌شود و نقاط اشتراک فراگیر را می‌شناساند. لذا این نظم و وفاق جمعی با منافع فردی افراد ارتباط پیدا می‌کند.

امروز وقتی از وفاق صحبت می‌کنیم، منظور وفاق در سطح ملی است که با نگرش گذشتگان تفاوت دارد. مثلاً در گذشته جهانگردانی چون ناصر خسرو، مارکوپولو، ابن بطوطه، سعدی، مدت‌ها از شهری به شهر دیگر سفر می‌کردند و مشکل خاصی از نظر هم‌نوایی یا وفاق اجتماعی نداشتند و به عنوان بیگانه تلقی نمی‌شدند. اما امروزه قالب‌ها و نگرش‌ها عوض شده، لذا موانع نیز فرق کرده است. مثلاً یکی از موانع



امروزین وفاق، موانع فرهنگی است و بویژه در این مقوله سهم عامل سیاسی بسیار برجسته است.

دربارهٔ اینکه فرهنگ چیست و چه تعریفی دارد، نگرش‌هایی وجود دارد که فرهنگ را همانند ساختاری می‌داند که انسان‌ها را در خود گرفته است و نمی‌توان آن را تغییر داد. این فرهنگ ممکن است دورویی و نفاق یا دوستی و یکرنگی ایجاد کند. ساختاری بودن فرهنگ به این معنا را البته من قبول ندارم و فکر می‌کنم که تحت تأثیر سیاست یا ساختارسیاسی جامعه یا دولت است که موانع ایجاد می‌شود. و گرنه فرهنگ خود چیزی است پویا و نمی‌تواند بر روح یک ملت حاکم شود و مانع ایجاد کند. مثلاً در بسیاری موارد می‌گویند: نبود وفاق اجتماعی به فرهنگ سیاسی ارتباط دارد، یا اینکه فرهنگ سیاسی مانع توسعهٔ ایران است. به نظر من مانع سیاسی یکی از مهمترین موانع وفاق اجتماعی است. اینکه تقصیر همهٔ مشکلات بر عهدهٔ فرهنگ و فرهنگ سیاسی گذاشته می‌شود نیز خود مسئله‌ای سیاسی و گاه ایدئولوژیک است. در حالی که خود فرهنگ محصول نیروهای سیاسی و اجتماعی یا ساختارها و فرایندهای کلان اجتماعی است. البته منظور من در اینجا از عامل سیاسی و تأکید بر آن، به معنای سیاسی کردن فرهنگ نیست، بلکه برجسته کردن موانع سیاسی در امر وفاق، از میان موانع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

**\* قیصری:** آقای دکتر مقصودی، جناب‌عالی نیز دربارهٔ موانع وفاق اجتماعی در ایران دیدگاهتان را بیان بفرمائید.

**\* دکتر مقصودی:** بحث "وفاق‌زایی" یا "وفاق‌زدایی" در چارچوب "مطالعات بین‌رشته‌ای" بهتر قابل درک و تبیین است. به عنوان نمونه اگر از زاویهٔ فرهنگ به عامل وفاق بنگریم، آنگاه سه دیدگاه مطرح خواهد شد. برخی از اندیشمندان، نظیر: کارل دویچ و فردیناند تونیس توسعهٔ فرهنگی و ارتباطی را موجب آگاهی انسان‌ها، استقرار همگرایی، وحدت ملی و در یک کلام عامل ایجاد وفاق می‌دانند، و این در حالی است

که برخی از پژوهشگران چون: هربرت بلومر و مایکل براون افزایش سطح مبادلات و مراودات و اطلاعات و آگاهی را بستر شکاف‌ها می‌خوانند و آن را وفاق‌زدا ارزیابی می‌کنند. در این عرصه، دیدگاه بینابینی نیز وجود دارد که یا بر "مبانی" و "مبادی" و یا بر "نتایج" متفاوت تأکید دارند.

از نظر اقتصادی موانع عمده در راه تعمیق و تقویت وفاق عبارتند از: "توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای" و "دوران‌گذار".

در بحث "توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای" باید به این مطلب اشاره کرد که وقتی توسعه در درون یک جامعه به صورت ناموزون و نابرابر باشد، به شکلی که مناطقی از کشور به لحاظ اقتصادی در وضعیت بدتری نسبت به دیگر مناطق قرار داشته باشد، این موضوع تنش‌زاست. برای نمونه، در اتحاد جماهیر شوروی ما بعینه شاهد توسعه و وضعیت اقتصادی بهتر مناطق اروپایی این کشور نسبت به جمهوری‌های آسیای مرکزی بودیم، همین وضعیت در یوگسلاوی نیز مشهود بود که نهایتاً منجر به تلاشی هر دو سیستم سیاسی شد.

مانع دیگر در دستیابی و تعمیق وفاق در حوزه اقتصادی، "دوران‌گذار در کشورهای در حال توسعه" است. جوامعی که در گذشته راه صنعتی شدن پیموده‌اند، در عبور از این مرحله با مشکلات کمتری دست به گریبان بوده‌اند، چرا که خود پیشگام فرایند رشد و توسعه بوده‌اند و با مظاهر تمدنی و افزایش سطح مطالبات کمتری برخورد می‌کردند. اما در حال حاضر جوامع در حال توسعه با الگو قراردادن مظاهر تمدنی غرب میزان مطالبات و انتظارات مردم خویش را افزایش داده‌اند، حال آنکه قادر به تأمین این تقاضاها نیستند، لذا دوران‌گذار را دشوار و پرتنش طی می‌کنند.

در حوزه روان‌شناسی نیز موانع دستیابی به وفاق متعدد است که از آن میان می‌توان به عنصر "ناکامی" اشاره کرد - ناکامی در دستیابی به ثروت، قدرت و یا رفع نیازهای اساسی توده‌ها، چون: پوشاک، مسکن و غذا - که موجب "پرخاشگری" و انتقال آن

به سطح اجتماعی و در نهایت موجب "خشونت" می‌شود. لیست در این خصوص معتقد است انسان‌ها پس از برآورده شدن نیازهای اولیه به دنبال رفع نیازهای ثانویه و دستیابی به سطوح بالاتری از قدرت، منزلت و حیثیت هستند. ناکامی در این امور خود وفاق‌زداست. "محرومیت نسبی" نیز در چارچوب ناکامی اجتماعی قابل توجه است.

همچنان‌که از اصطلاح محرومیت نسبی بر می‌آید، این موضوع امری "احساسی" است، "نسبی" و در عین حال "کلی" است.

"احساسی" است، زیرا معطوف به برداشته‌ها، ذهنیت‌ها و تصورات و احساسات یک اجتماع است. "نسبی" است، چرا که معطوف به مقایسه میان خود با دیگران، خود امروز با خود دیروز، انتظارات ارزشی با توانایی‌های ارزشی، بین توقعات و انتظارات با ارضای عملی آنهاست.

در فرایند توسعه و نوسازی، با توجه به تغییر و تحولات سریع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، انجام مقایسه‌ها شدیدتر و بیشتر و احساس محرومیت‌ها نیز عمیق‌تر است، لذا از این منظر احساس محرومیت وفاق‌زدا و تنش‌زاست.

از دیگر عواملی که در حوزه روان‌شناسی می‌توان مطرح کرد "پیشداوری و تصورات ثابت قالبی" است. اگر این پیشداوری‌ها معطوف به سوابق ذهنی منفی - اعم از درست یا غلط - باشد، در بلندمدت می‌تواند به عنوان یک عامل وفاق‌زدا مطرح شود. سرانجام در حوزه سیاسی موانع همبستگی و وفاق به سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تقسیم می‌شود. در چند دهه اخیر بحثی در سطح جهان مطرح شده است که ناظر بر "بن‌بست الگوی دولت - ملت" است. طرح اینکه آثار الگوی دولت - ملت (به عنوان وجه غالب نظام سیاسی در چند سده اخیر) با بن‌بست مواجه شده است، خود موجب بروز جنبش‌هایی در سطوح ملی و اندیشه ورزی برخی از پژوهشگران در این حوزه شده است، به شکلی که برخی محققان این ایده را مطرح کرده‌اند که در آینده دولت‌های موجود در سطح جهان افزایش می‌یابند و به بیش از هزار دولت خواهند

رسید. در زمینه تأثیر ساخت نظام بین‌المللی بر وفاق اجتماعی و ملی نیز برای مثال می‌توان گفت که اولین تأثیر در مرحله "گذار در ساختار نظام بین‌المللی" قابل مشاهده است: گذار از نظام دوقطبی به نظام جدید.

اصولاً دوران گذار پر مخاطره می‌نماید. هر چه سرعت، دامنه و جهت تغییرات و دگرگونی‌ها بیشتر باشد، بنیان‌ها متزلزلتر و آشفتگی‌ها چشمگیرتر است. دوران گذار در ساخت نظام بین‌الملل نیز به دلایلی در این امر نقش تشدید کننده دارند. اول: مشروعیت‌زدایی از نظام قدیم است که موجب بروز خلاء به لحاظ مشروعیت می‌شود. دوم: تلاش نیروهای مختلف در ایجاد مشروعیت جدید است که موجب چالش میان نیروهای مختلف اجتماعی - سیاسی می‌شود. سوم: ناتوانی نظام موجود در به کارگیری ابزارهای زور و سرکوب است که نهایتاً استمرار حیات سیاسی دولت‌ها را با تشکیل مواجه می‌سازد. چهارم: از بین رفتن مرکزیت و محوریت در ساخت نظام بین‌الملل است که با از بین رفتن این قطب‌های منظومه‌ای، امکان مهار کشورهای اقماری از دست می‌رود و هر یک به‌سویی کشیده می‌شوند. با گسسته شدن پیوند میان کشورهای پیرامونی و متروپل، نخبگان محلی نیز امکان چالش در برابر دولت مرکزی را پیدا می‌کنند و عملاً وفاق به جای مانده از نظم قدیم به بوتۀ فراموشی سپرده می‌شود. برخی اندیشمندان چون دکتر شاپور رواسانی به موضوع وفاق‌زدایی از زاویۀ "تئوری توطئه" می‌نگرند و معتقدند که عامل وفاق‌زدایی در کشورهای جهان سوم و بویژه ملل شرق، با استعمار و سرمایه‌داری غرب مرتبط است.

همچنین نباید فراموش کرد که جامعه بین‌المللی و فضای کنونی نظام بین‌الملل نیز در حال حاضر انواع فشارها را بر دولت - ملت‌ها تحمیل می‌کند. فرضاً در مورد عراق ایجاد مناطق ممنوعه پروازی، برقراری تحریم‌های سیاسی - اقتصادی و برقراری مناطق امن در داخل آن کشور، موجبی برای به زیر سؤال رفتن حاکمیت ملی این کشور به عنوان مجموعه‌ای یکپارچه و قاعدتاً تجزیه‌ناپذیر است. بدین ترتیب در می‌یابیم که

اقدامات حمایتی جامعه بین‌المللی از برخی نیروها و گروه‌ها و در مقابل به کارگیری اقدامات تنبیهی و تحدیدی علیه نظام سیاسی موجود عراق، موجب تشویق نیروهای معارض در درون عراق شده است. این گونه اقدامات جامعه بین‌المللی، بویژه در یک دهه اخیر، در مورد کشورهای دیگر نیز اعمال شده که در جای خود قابل تأمل و بررسی است. و علاوه بر این مجموعه، می‌توان از ناسیونالیسم قومی، "عدم استقرار نظام شهروندی" و "عدم استقرار جامعه مدنی" نام برد که موانعی بر سر راه وفاق اجتماعی هستند.

**\* قیصری:** جناب آقای دکتر چلبی، با توجه به فرمایش‌های خودتان، اگر بخواهیم مقوله وفاق را این بار به عنوان متغیر وابسته در نظر بگیریم، در این باره چه چیز را جزء موانع و عوامل تأثیرگذار بر وفاق می‌دانید؟

**\* دکتر چلبی:** می‌خواهیم برگردیم به خانه اول تا ببینیم مسئله چیست. در رابطه با وفاق به صورت عمومی و کلی، می‌خواهیم از مشکلات و موانع بر سر راه وفاق صحبت کنیم. در جامعه ما شرایطی به وجود آمد، از جمله افزایش جمعیت، وجود اقوام مختلف، تغییرات سریع اجتماعی و اقتصادی، غلظت اطلاعاتی بالای محیط درونی و بیرونی که همه باعث شد تا به طور بالقوه فهم مشترک پایین بیاید. در چنین شرایطی طبیعی است که ما به نوعی وفاق نسبی احتیاج داریم، حالا از نوعش می‌توانیم صحبت کنیم. در چنین شرایطی که جمعیت زیاد است و تفکیک اجتماعی - اقتصادی در آن صورت گرفته، گروه‌بندی‌های مختلف سیاسی - قومی و صنفی و شغلی همراه با خرده فرهنگ‌های مربوط به آن، سطح بالای سواد، تحرک اجتماعی پدید آمده، نشان می‌دهد که ما به نوعی وفاق نسبی فعال و فراگیر نیاز داریم که همه به صورت داوطلبانه در سایه چتر آن قرار بگیرند. این سؤال اساسی است. یعنی تحت این شرایط باید دید که موانع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی

این وفاق چیست؟ و وفاق مورد نظر باید حایز چه صفاتی باشد؟ یکی از صفات آن فراگیر بودن آن است. یعنی تمام جمعیت با خرده فرهنگ‌هایش را زیر چتر خود قرار دهد، و دوم اینکه در زیر این چتر افراد بتوانند داوطلبانه وارد و خارج شوند. یعنی مشارکتی باشد.

**\* قیصری:** جناب آقای دکتر اجازه بفرمائید جسارتاً نکته‌ای به مباحث جناب عالی، قبل از اینکه وارد بحث موانع و شرایط وفاق نسبی فعال که مورد نظرتان است، بشوید، درباره ضرورت دستیابی به حداقل وفاق در جامعه خودمان در حال حاضر اضافه کنم و آن شرایط بین‌المللی، بویژه شرایط حاکم بر کشورهای همسایه ماست. همان گونه که مستحضرید همسایه شمالی کشور ما - شوروی سابق - در دهه گذشته دچار فروپاشی شد و از دل آن کشورهای کوچکی به وجود آمد. نفس این قضیه می‌تواند برای کشور ما خطرات خاص خود را داشته باشد. بعلاوه کشور همسایه ما - افغانستان نیز درگیر منازعات جناح‌های سیاسی پس از بیرون راندن روس‌ها برای دستیابی به قدرت است که وضعیت اسفناکی ایجاد کرده است. در عراق شاهد وضعیت نابسامان سیاسی و اقتصادی و حضور نیروهای خارجی در شمال این کشور هستیم، و در ترکیه جنگ دولت با کردها همچنان ادامه دارد. به نظر می‌رسد کشور ما نمی‌تواند خود را کاملاً از عوارض این گونه حوادث و تحولات مصون نگه دارد. در چنین شرایطی، مسئله حفظ وفاق از این زاویه نیز قابل طرح و بررسی است.

**\* دکتر چلبی:** اجازه بفرمائید علاوه بر آنچه شما گفتید من هم نکته‌ای اضافه کنم که به نظرم مهم است، و آن نوع نظم و وفاقی است که ما داریم. یعنی از گذشته تا حال این رویه به نحوی ادامه یافته است. این نوع نظم، اولاً سیاسی بوده و بیشتر نیروی دافعه داشته تا نیروی جاذبه. به همین علت هم در طول تاریخ گذشته شاهدیم که نظم سیاسی و وفاق، انفعالی و شکننده بوده و داوطلبانه نبوده است. قوه گریز از مرکز آن

بیشتر از قوه جذب به مرکز بوده است. این نوع نظم و وفاق دور باطل ایجاد کرده‌اند؛ یعنی بر مبنای آن باید سیاسی عمل کنیم، روی تمرکز و نظام قدرت که بتوانیم اقوام مختلف را دور هم‌نگه داریم و هر گاه که قدرت مرکزی تضعیف شده، اقوام سر به شورش بر می‌داشتند. این نشان می‌دهد که نوع وفاق و نظم قدرت دافعه داشته و فاقد قدرت جذب بوده است؛ نظم سیاسی بیرونی بوده و نه اجتماعی و درونی؛ و وفاق به معنی واقعی نبوده است. اتفاقاً وفاق تعریف محدودی دارد. آنچه را که دکتر احمدی تحت عنوان اشتراک منافع مطرح می‌کند، وفاق نیست. اشتراک منافع چندان پایدار نیست که بتوان روی آن وفاق اجتماعی و فرهنگی ایجاد کرد. البته اشتراک منافع می‌تواند به صورت یک عامل در تحکیم وفاق مؤثر افتد. خصلت داوطلبانه داشته باشد و دارای قدرت جاذبه باشد. بعلاوه نظم در جامعه نباید در حد یک نظم سیاسی تقلیل یابد. در جوامع امروزی باید نظم را از خصلت سیاسی به اجتماعی تبدیل کرد. یعنی باید بین امر سیاسی، امر اجتماعی، امر فرهنگی و اقتصادی فرق گذاشت. نظم باید اجتماعی باشد و وفاقش هم فعال و داوطلبانه. اگر این‌گونه تشکیل شود، قوه جاذبه دارد، ولی اگر نظم و وفاق بر مبنای اشتراک منافع سیاسی و اقتصادی بنا شود، اولاً تحمیلی و خصلت ایدئولوژیک محض دارد که همه را در بر نمی‌گیرد و در ثانی آرایش منافع سیاسی و اقتصادی خیلی زود تغییر پیدا می‌کند و در نتیجه شکننده است. در حالی که آرایش اجتماعی و فرهنگی دیرپاست، سرعت تغییراتش، مانند سرعت تغییرات سیاسی و اقتصادی نیست.

با این بحث می‌رسیم به این که اگر چنین وفاقی را پذیرفتیم، موانعش چیست؟ بخصوص وقتی فراگیر و فرهنگی باشد. اجازه بدهید از موانع فرهنگی شروع کنیم. یکی از موانع فرهنگی وفاق پایین بودن سطح تعمیم ارزشی نسبت به مفاهیم کلیدی مثل خود، جهان، انسان و جامعه است. به بیان دیگر، منظور از تعمیم ارزشی این است که از یک‌طرف برخی از مفاهیم ارزشی مثل انسان، این جهان و جامعه، هر سه در

کلیت فی‌نفسه با ارزش تلقی شود. و از طرف دیگر آنچه که در جامعه ارزش تلقی می‌شود به همه تعمیم داده شود و نه به عده‌ای خاص. در غیر این صورت حریم اخلاقی تک‌تک افراد جامعه محدود می‌شود. خود این قضیه موجبی است تا تبعیض و محرومیت، حداقل برای عده‌ای در جامعه به وجود آید. این تبعیض که من مشمول حریم اخلاقی شما نشدم، باعث غضب اخلاقی در من می‌شود، این غضب اخلاقی در جامعه ایجاد می‌شود و تولید نفاق و تضاد بی‌جا می‌کند. چنین چیزی برای جوامع امروزی مطلوب نیست. ولی اگر انسان را فی‌نفسه دارای ارزش بدانیم، در جامعه دیگر مقوله "خود دگرسازی" به‌وجود نمی‌آید. همه در وهله اول فی‌نفسه ارزشمندند و حریم اخلاقی همه به روی همه باز است. در چنین جامعه‌ای هیچ‌کس به کس دیگری دروغ نمی‌گوید، اما اگر دایره خودی و غیرخودی محدود باشد، همه به غیر خودی‌ها دروغ می‌گویند و بالعکس، چون غیرخودی‌ها دشمن هستند و کسی به غیر خودی یا دشمن راست نمی‌گوید. دروغگویی طبیعی است که موجب نفاق می‌شود. این پدیده نوعی خاص‌گرایی ارزشی است. باید کل جهان و کل انسان را فی‌نفسه ارزشمند بدانیم. ابتدا باید انسان ارزشمند باشد، سپس در باب ارزش کار او صحبت کنیم. به چه کسی می‌توان گفت که کارت در جامعه دارای ارزش است، اما خودت فاقد ارزش هستی. بعلاوه اگر گفتیم که این جهان فی‌نفسه ارزشمند است، آن وقت می‌توانیم بگوییم که خود انسان هم ارزش دارد و به طریق اولی او هم ارزشمند می‌شود. زمانی که جهان دارای ارزش باشد، انسان خودش را درگیر آن می‌کند. ولی اگر بگوییم که بخشی از جهان و صفتی از انسان دارای ارزش است، آن وقت سایر بخش‌های جهان و سایر صفت‌های انسان بلا تکلیف مانده، روی آن وفاق صورت نمی‌گیرد. ارزشمندی انسان و جهان فی‌نفسه مخرج مشترک تمام چیزهایی است که ما می‌توانیم براساس آن هویت ملی خود را بسازیم. همانند ارزش‌های انسانی، ارزش‌های دینی و ارزش‌های ملی.



مشکل دیگر برمی‌گردد به اشباع و تراکم هنجارها و قاعده‌ها در جامعه، نکته‌ای که ظاهراً کمتر به آن توجه شده است.

اینکه گفته می‌شود در فرهنگ ما برای همه چیزها قاعده داریم، این چنین فرهنگی برای جوامع ساده خیلی مفید است اما برای جوامع پیچیده با خرده فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون چنین برداشتی موجب انشقاق ارزشی می‌شود. در جامعه تعداد هنجارها و قواعد اجتماعی بسیار زیاد است و تراکم قواعد و هنجارهای اجتماعی بخصوص زمانی که با جمعیت انبوه توده‌وار ترکیب شود، به جای اینکه ایجاد روانی در امور اجتماعی بکند، انسداد اجتماعی، مشکلات فرهنگی و انشقاق ارزشی پدید می‌آورد و در جامعه تولید تضادهای هنجاری می‌کند. در جامعه ما قواعد و هنجارهای اجتماعی، از نظر عددی، اهم و مهم نشده است. همانند دین که در آن قایل به اصول و فروع هستیم، و تعداد اصول کم ولی شأن آنها بسیار بالاتر از فروع است، در جامعه نیز منزلت هنجارها با هم فرق می‌کند. ما باید تعداد هنجارها و قواعد را کاهش بدهیم و در عوض ارزش و قداست آنها را بالا ببریم. تراکم هنجارها در جوامع امروزی که پرجمعیت هستند، به طور بالقوه می‌تواند انشقاق هنجاری و ارزشی ایجاد کند. در حالی که این تراکم در جوامع سنتی سبب روانی امور اجتماعی می‌شد.

از موانع دیگر وفاق افزایش جمعیت است. بخصوص این وضعیت در جوامع در حال گذار مشاهده می‌شود. در این جوامع انسجام اجتماعی اندک است. افزایش جمعیت اگر با انسجام قوی توأم شود، باعث پیشرفت می‌شود و با انسجام ضعیف اگر توأم شود، سبب عقب‌گرد می‌شود. به نظر می‌رسد که ما در شرایط عادی با مشکل‌ترین ضعف در همبستگی و تعهد عمومی مواجه هستیم. اما خوشبختانه در موقع بحرانی و در مقابل تهدید خارجی چنین مشکلی نداریم. در شرایط عادی فردگرایی ما، آنهم از نوع خودخواهانه‌اش، و رای گروه‌های اولیه تمایل به غلبه دارد. در عوض جمع‌گرایی ما درون گروه‌های اولیه خودنمایی می‌کند و این برای مقطع معاصر مناسب نیست. در

حالی که باید جمع‌گرایی نسبت به اجتماع ملی با فردگرایی اخلاقی در تمام سطوح و ابعاد جامعه با هم تلفیق و توأم شوند.

از موانع فرهنگی دیگر وفاق می‌توان به پایین بودن سطح سواد، بخصوص در میان زنان اشاره کرد. درباب موانع اجتماعی وفاق، می‌توان گفت که پایین بودن روابط اجتماعی، یا پایین بودن چگالی روابط اجتماعی بویژه روابط بین‌گروهی از موانع است. معنی پایین بودن چگالی اجتماعی این است که در اثر مهاجرت از روستا به شهر، توده‌ای انبوه از جمعیت ایجاد شده که یا در چارچوب گروه‌های اولیه روابط و حشر و نشر دارند، و یا بلافاصله به داخل شبکه روابط رسمی می‌روند. بینابین این دو، محلی برای برقراری روابط اجتماعی نیست که افراد بتوانند روابط اجتماعی برقرار کنند، حرف بزنند، انتقاد کنند، تفریح کنند ... بین گروه‌های اولیه و روابط رسمی بوروکراتیک خلاء وجود دارد. در حالی که ما دارای گروه‌ها و شبه‌گروه‌ها و اقوام مختلف اجتماعی هستیم. روابط بین این گروه‌ها چندان گرم نیست. تولید "ما" بسیار مشکل است. چرا که اولین ضرورت آن وجود ارتباط اجتماعی است.

تشکیل "ما" در نتیجه ارتباط است، بدون ارتباط حتی "ما"ی ساده بین دو یا چند نفر به وجود نمی‌آید. اینکه می‌گوییم توده، به معنای این است که افراد در شهرهای بزرگ همانند گونی سب‌زمینی کنار یکدیگر قرار دارند و فاقد رابطه با یکدیگرند. بین مردم ارتباط رسمی وجود دارد، اما بعد از قطع رابطه رسمی، همه به درون خانه خود که امن‌ترین و راحت‌ترین مکان است می‌روند. بیرون از آن بین افراد رابطه‌ای نیست. اینجاست که بحث جامعه مدنی مطرح می‌شود. اما بحث جامعه مدنی که در جامعه ما مطرح شده بیشتر متوجه ابعاد سیاسی است. بعد اجتماعی آن مورد بی توجهی واقع شده است. جامعه مدنی جایی است که در آن سازمان‌هایی وجود دارد که داوطلبانه به‌عنوان پست تقویت‌کننده روابط اجتماعی برای گروه‌های اولیه عمل می‌کنند. در این مورد احزاب، مرحله آخر این مسیر محسوب می‌شوند. قبل از آن باید ابتدا گروه‌های

داوطلب در جامعه تشکیل شود تا افراد در آن با هم حشر و نشر پیدا کنند، اختلافات قومی، طبقاتی، فردی و خرده فرهنگ‌های صنفی و شغلی با هم برخورد کنند و در نتیجه گروه‌های بزرگتر تقویت شود. برای ساختن هر نوع "ما"یی که مدنظر باشد، اولین مسئله ایجاد روابط اجتماعی است. در "ما"ی بزرگتر، یعنی "ما"ی ملی افراد و گروه‌های غیر رسمی باید در شبکه گروه‌های رسمی داوطلبانه ادغام و ترکیب شوند و در آن با هم به حشر و نشر پردازند و گرنه افراد و گروه‌های اولیه خانوادگی، قومی و طبقاتی ... با منافع خانوادگی و قومی و طبقاتی به عرصه اجتماع می‌آیند و این باعث انشقاق می‌شود نه وفاق.

از جمله دیگر عوامل اجتماعی مانع وفاق می‌توان به پایین بودن تعداد گروه‌ها و هویت‌های اجتماعی (موجودیت‌های اجتماعی) در شبکه روابط اجتماعی، و رای گروه‌های اولیه اشاره کرد. این هویت‌ها (انجمن‌های داوطلبانه) در واقع عناصر اصلی تشکیل دهنده جوامع مدنی هستند. ما چنین عناصری را از دیرباز کم داشته‌ایم و حالا هم نداریم و آنچه داریم سطحی است. به هر صورت نیازمند حشر و نشر بدون دغدغه و داوطلبانه مردم در انجمن‌های داوطلبانه هستیم.

از دیگر موانع اجتماعی، پایین بودن میزان قرینگی روابط اجتماعی است. علت آن این است که ما هنوز برای موجودیت انسان ارزش قائل نیستیم. توزیع منزلت اجتماعی در کشورهایی همانند کشورما، لاقل در گذشته نابرابر بوده است. یک عده منزلت اجتماعی خیلی بالا دارند، ولی عده زیادی هیچ نیستند. در کشورما فعلاً از این حیث کمبود وجود دارد. علت آن هم به روابط دیرپای اجتماعی عمودی در ایران، به سبب وجود سنت استبداد و رابطه ارباب و نوکری برمی‌گردد. برای رفع این کمبودها باید ابتدا به افراد حرمت اجتماعی بدهیم و انسان خود دارای ارزش باشد، لاقل تا اندازه‌ای که روابط اجتماعی ما به صورت احترام آمیز متقابل درآید. در بسیاری موارد این روابط متقابل احترام آمیز نیست که من اسم آن را عدم قرینگی یا نامتقارن بودن روابط

اجتماعی گذاشته‌ام. روابط نامتقارن اجتماعی احترام‌آمیز نیست. خود این از موانع اجتماعی وفاق است.

از عوامل اجتماعی مهم دیگر، که دیرپا بوده و حالا مانع بر سر راه وفاق است، پایین بودن میزان و شعاع اعتماد اجتماعی در جامعه بین مردم از یک سو، و بین مردم و دولت و یا دولت و مردم از سوی دیگر است. دلایل اجتماعی آن متعدد است از جمله اینکه به ضعف در جامعه‌پذیری برمی‌گردد که از همان ابتدا بی‌اعتمادی به کودکان آموخته می‌شود.

اما علل یا موانع سیاسی وفاق: یکی از مسائلی که کشورهای جهان سوم دچار آن هستند، موضوع رعایت نشدن قوانین نوشته و نانوشته از سوی نخبگان جامعه است. آنچه به نظر می‌رسد این است که رعایت نشدن قوانین توسط نخبگان ریشه در گذشته دارد. قوانین به مثابه میثاق جمعی تعریف شده مبنای وفاق جامعه است و رعایت نشدن این قوانین و میثاق، به معنای آن است که نخبگان فاقد تعهد ملی بوده‌اند و گرایش‌های قومی آنها غالب بر گرایش ملی بوده است، به همین دلیل هم به راحتی قانون را نقض می‌کردند. برای اینان قانون در حکم وسیله‌ای برای رفع حاجاتشان بوده است. بنابراین اگر در این شرایط ادعای وفاقی بوده، دروغین و انفعالی بوده است.

امروزه با بالا رفتن سطح سواد در جامعه، مردم آمادگی بیشتری دارند تا با قوانین برخورد عقلانی داشته باشند؛ و انتظار بیشتری دارند تا نهادهای نظم‌دهنده و مدیریت‌کننده بر جامعه، مانند نظام قضایی و نیروهای انتظامی بر مبنای قوانین پذیرفته شده تضادهای اجتماعی را حل کنند. در صورتی که نهادهای مزبور نتوانند به‌طور صحیح و با تکیه بر قوانین جاری مدیریت کنند، ممکن است به جای وفاق تولید نفاق کنند.

از جمله عوامل دیگر تأثیرگذار بر وفاق، وجود نابرابری‌های ساختاری مزمن است؛ اعم از نابرابری در قدرت، ثروت، معرفت و منزلت اجتماعی. هر شکلی از نابرابری می‌تواند مانع وفاق اجتماعی شود، بویژه در بعد عینی آن. وفاق اجتماعی، اگرچه از

جنس نرم افزارهای جامعه است ولی بعد سخت‌افزاری جامعه و شرایط و لوازم عینی آن هم مهم است. یکی از این شرایط و لوازم عینی آن است که جامعه بتواند به طرف کاهش نابرابری پیش برود. اما اگر مردم شاهد افزایش نابرابری باشند، خود نابرابری اجتماعی به عنوان عامل بیرونی و عینی می‌تواند باعث نفاق و افزایش تضادهای اجتماعی شود. علاوه بر آن از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی، نابرابری به پیدایش احساس محرومیت اجتماعی، و به نوبه خود به احساس بی‌عدالتی منجر می‌شود؛ و احساس بی‌عدالتی تولید غضب اخلاقی می‌کند که آن هم سبب نارضایتی و افزایش تضاد در جامعه می‌شود. یعنی دو مکانیسم در دو سطح می‌تواند عمل کند.

از عوامل مهم دیگر که خیلی مهم است و دید مردم هم نسبت به آن تغییر یافته، بحث امنیت است. در کشورهای جهان سوم معمولاً در هر چهار حوزه جامعه برای مردم کم و بیش نوعی ناامنی مزمن وجود دارد، یعنی ناامنی مالی، جانی، فکری و جمعی. وجود هرگونه ناامنی خود نشان از نارسایی در وفاق به خصوص در میان نخبگان جامعه است. در صورتی که ناامنی‌های مزمن تشدید و تداوم یابند، ممکن است جامعه به سوی نظامی سیاسی سوق پیدا کند که در سیمای وفاق فعال و کرداری آن، نفاق عمیق پنهان باشد؛ نظامی که هر چند بظاهر صلابت دارد، لیکن در نهان شکننده است.

در زمینه موانع اقتصادی نیز به اختصار می‌توان به چندگانگی ساختاری در اقتصاد که سبب ابهام و عدم توافق در بسیاری از مسایل می‌شود اشاره کرد. از جمله مسایل در این حوزه، نارسایی و ضعف در تولید و توزیع کالاهای اساسی جامعه است که با رفع نشدن حاجات و نیازهای اساسی مردم در ارتباط است. وابستگی به خارج نیز در زمره موانع دیگر است. هر چه وابستگی بیشتر و نامتقارنتر باشد، به طور بالقوه به تولید نفاق در جامعه می‌انجامد. جوامع باید سعی کنند انحصار منابع چهارگانه خود را در اختیار

داشته باشند تا بتوانند وفاق را کنترل کنند. بخصوص اگر این منابع از دست جامعه خارج شود و در اختیار دیگران قرار بگیرد، در این صورت مانع وفاق می‌شود.

**\* قیصری:** اجازه بفرمائید، در ادامه بحث جناب دکتر تاجیک نظرات‌شان را بفرمایند؛ آقای دکتر، جناب‌عالی در نظرات خودتان در باب وفاق سازی به جنبش کارناوالی و گفتمان چترگونه اشاره کردید. سؤال این است که مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی که بر مبنای آن می‌توان در قالب گفتمان چترگونه تعریفی از وفاق به دست داد کدام‌ها هستند؟

**\* دکتر تاجیک:** این مؤلفه‌ها به اصطلاح محلی هستند و بستگی به گفتمان ما دارند. اینکه در گفتمان مسلط چه چیزهایی را عامل وفاق بدانیم، اهمیت می‌یابند. بنابراین در گفتمان جناب آقای خاتمی، درباب عوامل وفاق، می‌توان چند عامل را برشمرد. یکی از عواملی که در این گفتمان درباره وفاق سازی اشاره می‌شود ذهنیت مشترک تاریخی ما ایرانیان است. ذهنیت و درک مشترک تاریخی ما یکی از عوامل وفاق است. عامل دیگر میراث فرهنگی ایرانی - اسلامی یا اسلامی - ایرانی ماست و عامل سوم، هدف مشترک، درد مشترک و مشکلات مشترک جامعه ماست. همه تحت عنوان یک ملت یا به اصطلاح تحت عنوان ناسیونی که مطرح می‌شود، یک سری درد و اهداف مشترک دارند. بنابراین می‌توان از ابعاد مختلف به تبیین این مؤلفه‌ها پرداخت.

بحث من این است که وقتی درک مشترک تاریخی، و یا درکی از میراث مشترک فرهنگ اسلامی - ایرانی پیدا کردیم، آیا همه درک‌ها و قرائت‌های ما در این فرهنگ باید همگون باشد؟ چنین چیزی غیر ممکن است. به قول بارت که می‌گوید، تاریخ یاسرنوشت و سرگذشت جامعه، مثل کتابی است که وقتی نوشته شد، نویسنده‌اش مرده است و با مرگ نویسنده خواننده است که کتاب را می‌خواند و برداشت خود را صورت می‌دهد. وقتی شما متنی را می‌خوانید، نمی‌توانید از دیگران انتظار داشته باشید که درست همان برداشت شما را داشته باشند. نمی‌توان به همگان گفت از تاریخ همان

برداشتی را داشته باشید که ما داریم. بنابراین سرگذشت تاریخ مثل کتاب نوشته می ماند. این کتاب نوشته وقتی به دست خواننده می رسد از آن قرائت های مختلفی ارائه می شود. ولی آیا این قرائت های مختلف و متکثر به معنای عدم وفاق است؟ در اینجا ما به دو انگاری بین تکثر و وفاق می رسیم. ولی در عین این دو انگاری ما وفاق داریم. اما از سوی دیگر اندیشیدن به وحدت مطلق و کامل امکان ناپذیر و عین عدم وفاق است. در طول تاریخ اندیشه هایی که به سمت ایجاد وفاق مطلق رفته اند، استبدادترین و موحشترین نوع جامعه را سازماندهی کرده اند. به انسان ها نمی توان گفت، ای انسان ها، همان دیدی که من در مورد چیزها دارم، شما هم داشته باشید. بنابراین ما باید بیندیشیم که این عوامل کلی که وجود دارد، از زبانمان گرفته تا مذهبمان تا ایدئولوژی مان تا سرگذشت تاریخی و فرهنگی مان تا درد مشترک و دشمن مشترکمان، اینها عامل وفاق هستند.

در انقلاب آن چیزی که موجب می شود وفاق ایجاد شود، یک نقطه گره ای است. نودال پوینتی که باعث می شود زنجیره ناهمگونی ها به زنجیره همگونی ها تبدیل شود، دشمن مشترک است. در انقلاب اسلامی، نقطه گره ای رژیم شاه بود. چه مارکسیست ها، چه ناسیونالیست ها و لیبرال ها و چه مذهبی ها یک دشمن مشترک داشتند. اینجاست که لوگزامبورگ می گوید: در بحبوحه انقلاب وفاق ایجاد می شود؛ ولی بعد از انقلاب دوباره تشتت رخ می نماید. چون در بحبوحه انقلاب است که هدف و دشمن مشترک وجود دارد؛ بعد از پیروزی انقلاب، سرگذشتی دیگر و حرف دیگری به میان می آید، گفتمان دیگری مطرح می شود. در اینجاست که بین شرکای انقلاب اختلاف بروز می کند. بنابراین در هر جایی، عاملی موجب وفاق می شود. اما آن چیزهایی که می تواند عامل وفاق استراتژیک بشود، یا به اصطلاح، وفاق عمومی نسبتاً پایداری ایجاد کند، مسایلی است که نه در ایدئولوژی ها، بلکه در فرهنگ ها و تاریخ یک ملت است که می تواند وفاق عمومی ایجاد کند، یعنی چیزی که لازمه اش پذیرش تکثر است.

**\* قیصری:** آقای دکتر، قطعاً عنایت دارید که یکی از مشکلاتی که ما همواره در دوران معاصر با آن روبرو بوده‌ایم، تأثیر تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری جهان غرب بر ابعاد مختلف حیات فردی و اجتماعی ما بوده است. به طوری که ما همواره در معرض دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها و نظرات مختلفی هستیم که ادعای اداره امور فردی و جمعی انسان‌ها را دارند، بخشی از این واقعیت در فرمایش آقای دکتر چلبی و جناب عالی نمود پیدا کرد، آنجا که به بحث ایدئولوژیک شدن وفاق، متأثر از جریان‌های فکری خواهان تغییر و انقلاب بر مبنای الگوهای تغییر و پیشرفت که در عصر روشنگری و بعد از آن اشاعه یافته است. همان‌گونه که می‌دانیم، مفاهیم این ایدئولوژی‌ها و تحولات برخاسته از یک جغرافیای متفاوت یا به اصطلاح متن متفاوت است و زمانی که در کشور ما این ایده‌ها به صورت الگو در نظر گرفته شدند، عنایت چندانی به واقعیت موجود بر مبنای این الگو که دستکاری می‌شد، نداشتند؛ و می‌دانیم که این امر عوارض اجتماعی و سیاسی فراوانی به همراه داشته است. می‌دانید که مسایل گفتمانی ما هنوز مربوط به دوران مشروطیت است، مسئله آزادی، حقوق اساسی انسان، عدالت و غیره، در حالی که جنبش‌های نوین اجتماعی مربوط به جوامع پیشرفته امروزی است، حال به نظر حضرت عالی، پذیرش الگوی جنبش کارناوال‌گونه، نمی‌تواند همان خطراتی را که پذیرش الگوهای تغییر برای ما به همراه آورده بود، با خود داشته باشد؟

**\* دکتر تاجیک:** اگر قدری با مبانی نظری من آشنا باشید، می‌دانید از جمله کسانی هستم که اصلاً اعتقاد به سیر تاریخی تکامل تک خطی ندارم. من معتقدم تاریخ‌ها وجود دارد. این نظریه لزوماً بدان معنا نیست که راهی که غرب برای توسعه طی کرده، جوامع دیگر هم باید طی کنند. بنابراین لزوماً نباید آن گونه که پدیده‌ها در غرب اتفاق افتاده است در کشور ما هم اتفاق بیفتد، یا آن مراحل تاریخی که طی شده ما نیز باید طی



بکنیم و از مدرنیزم برسیم به پست مدرنیزم یا از دوران احزاب برسیم به دوران جنبش‌های جدید اجتماعی.

از نظر من، لزوماً آنچه امروز رخ می‌دهد، پیشرفته‌تر از آنچه دیروز اتفاق افتاده است، نیست. به همین سیاق آنچه ممکن است امروز در یک جامعه پیشرفته رخ دهد، لزوماً این‌گونه نیست که ما به‌ازای پیشرفته‌تر آن در قرن پیش، در جامعه دیگری وجود نداشته است. پیشرفتگی رخدادها، با بنیان‌های نظری که در جامعه شکل می‌گیرند معنا می‌دهند. من این نگرش را که مبتنی بر استدلال تک خطی تاریخ غرب است، رد می‌کنم. بعلاوه نظر من این است که آنچه جامعه ما تاکنون برتابیده، همین جنبش‌های جدید اجتماعی است. حالا می‌توانیم لفظ جدیدش را برداریم. ما در شکل هیئتی این کار را شروع کردیم. ما با محفل‌ها کارمان را شروع کردیم. انقلاب ما با همین چیزها به پیروزی رسید. تشکلاتی چون هیئت‌ها و محافل مذهبی، همانند جنبش‌های اجتماعی است، منتهی ما اسم برای آن نداشته‌ایم که انتخاب کنیم. محافل و هیئت‌ها به صورت سانترالیزم دموکراتیک اداره می‌شده، در محافل، ورود و خروج آزاد بوده است. هنگام ورود به محفل مذهبی، مثلاً روضه امام حسین (ع) کسی نمی‌پرسید که صفت و دیدگاه سیاسی شما چیست. آیا روضه‌خوان و بانی روضه را قبول داری؟ آدم‌های مختلف با تفکرات و مشی‌های مختلف در این محافل شرکت می‌کردند. از نقطه نظر فرهنگ سیاسی هم اگر به قضیه بنگریم، حتی فرهنگ سیاسی دوران قاجار نیز متکثر بوده است. فرهنگ سیاسی ما بیشتر فردگراست. افراد تمایل به فعالیت فردی دارند. این روحیه تا حدودی اکنون نیز دیده می‌شود. روحیه تشکلات منسجم و قوی هیچ وقت در ما به وجود نیامده و یکی از دلایل عدم موفقیت احزاب در کشور ما نیز از همین ویژگی نشأت می‌گیرد. روحیه ما بیشتر محفلی و هیئتی بوده است تا حزبی. بنابراین احزاب در کشور ما بیشتر باعث انشقاق بوده‌اند. حتی در ضرب‌المثل‌ها داریم، که تا دو نفر می‌شوند حزب تشکیل می‌شود، چون سه نفر می‌شوند، انشعاب می‌کنند. بنابراین لزوماً

طی کردن مسیر احزاب از طفولیت تا پختگی و مرگ برای ما لازم نیست. در چنین شرایطی جنبش‌های اجتماعی می‌توانند کارآیی داشته باشند و از احزاب موفقت‌تر باشند. اما اگر نگاهمان را به شکل دیگری تنظیم کنیم، می‌توان یک سیاهه بلند بالایی از آسیب‌پذیری‌ها برشمردیم.

اما در مورد عاریه گرفتن مفاهیم و نظریات: باید عرض کنم که منکر این نمی‌توان شد، اما امکان این نیز وجود ندارد که ما دقیقاً آن چیزی که در گفتمان دیگری بازتاب پیدا می‌کند، بیاوریم و در گفتمان خودمان بازتاب دهیم؛ در این صورت یا باید زمینه گفتمان را عوض کنیم، یا مفهومی را که به عاریه گرفته‌ایم تغییر محتوا بدهیم. اما اعتقاد من این است که ما در شرایط "بین متنی" زندگی می‌کنیم نه در شرایط متنی. شرایط فعلی، وضعیتی نیست که "متن"ها برهم تأثیر نگذارند. این تأثیرگذاری خارج از اراده انسان‌ها عمل می‌کند، به تعبیر دریدا بر اساس منطق تکرار پذیری عمل می‌کند. یعنی یک مفهوم از بستر یک گفتمان جدا می‌شود و در بستر یک گفتمان دیگر حک می‌شود، بدون اینکه انسان‌ها بتوانند جلوی آن را بگیرند. دور فرهنگ‌ها، متن‌ها، ایده‌ها و اندیشه‌ها نمی‌توان دیوار کشید. اندیشه‌ها روی هم تأثیر می‌گذارند.

بنابراین، افکار غرب روی ما تأثیر می‌گذارد، کار و افکار ما نیز روی غرب تأثیر می‌گذارد. تعامل دوسویه و چندسویه و نیز شرایط "بین متنی" وجود دارد. آن چیزی که اینجا مهم است این است که ما چارچوب متن خودمان را حفظ کنیم و مفهوم عاریه‌ای را به رنگ زمینه آن در آوریم. نه اینکه زمینه را به رنگ مفهوم در آوریم. یک مشکل روشنفکری ما این است که سعی می‌کند مفهوم - مثلاً مفهوم جامعه مدنی، آزادی یا برابری - را بگیرد و زمینه را به رنگ مفهوم در آورد. اینکه ما بتوانیم مفهوم را به رنگ زمینه در آوریم، هنر است. اگر توانستیم توسعه فرهنگی و اندیشه‌ای ایجاد کنیم، نظام اندیشه‌ای را توانستیم توسعه بدهیم، آن مفاهیم گرفته شده را به محتوی خودی درمی‌آوریم، در واقع ظرف را گرفته مظرّف را در آن ریخته‌ایم. دال را گرفته، مدلول

خود را داده‌ایم، وگرنه اگر دال و مدلول را با هم اخذ کنیم و مفهوم و مصداق را باهم، این زمینه را دچار تلاطم می‌کند.

این چندگونگی، ناهنجاری ایجاد می‌کند. اینها به اصطلاح تلاطم معرفتی ایجاد می‌کند. و این مشکلی است که در طول تاریخ روشنفکری ما بروز کرده است. کسانی سعی کرده‌اند از منظر لیبرالیسم به قضیه نگاه کنند، عده‌ای از منظر سوسیالیسم و ... به تعبیر رورتی در جوامع غربی "کلمه نهایی" ترکیبی است از کلمات غلیظ و رقیق. کلمات غلیظ، همواره کلمات رقیق را تعریف کرده‌اند. مثلاً لیبرالیسم بوده است که عدالت را تعریف کرده است. در جوامعی مثل ما، محتاجیم که این دیدگاه را عوض کنیم. ما باید با کلمات رقیق کلمات غلیظ را تعریف کنیم. عدالت و آزادی را باید بگیریم تا کلمات غلیظ تعریف شود. بنابراین سیستم نگرش ما متفاوت است. نباید فقط تکرار کننده مفاهیم دیگران در جامعه خودمان باشیم، باید سعی کنیم مدلول‌های بومی بیابیم. در غیر این صورت با فشردگی و ناهمواری فرهنگی مواجه خواهیم شد. فوکو تعبیری دارد و آن اینکه عده‌ای از انسان‌ها در طول تاریخ می‌توانند پدید آورنده گفتمان باشند و می‌توانند گفتمانشان را مسلط کنند. چنین افرادی می‌توانند وفاق ملی هم ایجاد بکنند.

ما باید قدرت گفتمان‌سازی خود را بیشتر کنیم تا گفتمانمان بتواند سطوح بیشتری از جامعه را زیر چتر خود قرار بدهد. روشنفکران ما به جای آنچه در گذشته می‌کرده‌اند، امروزه باید به تولید و بازتولید گفتمان بپردازند. آنچه انقلاب ما را پیروز کرد از تعریف یک گفتمان در مقابل گفتمان دیگر ناشی شد. نه قدرت خارجی بود، نه مسئله اقتصاد. بعد از انقلاب نیز تکیه‌گاه ما گفتمان فرهنگی بود. ما باید در این مسیر به جایی برسیم که گفتمانی بسازیم تا عصبیت‌ها را به تعبیر ابن‌خلدون در ملکیت خود در آورده، یدق واحده‌ای از عصبیت‌ها بسازیم.

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

امروزه صحبت از جوامع بسته نیست. از این منظر حتی جامعه‌شناسی متحول شده است. در دهه اخیر آثار عملی جامعه‌شناسی به کلی متحول شده است. نگاه به بازیگران جامعه متفاوت شده است، به مناسبات اجتماعی نیز همین طور. بنابراین من فکر می‌کنم که عوامل گوناگونی در جامعه ما نقش بازی می‌کنند و می‌توانند ریسمانی را با الیاف مختلف، با رنگ‌های مختلف ولی با هویت واحد تشکیل بدهند. اگر چنین کردیم، آنگاه می‌توانیم وفاق اجتماعی ایجاد کنیم. در جامعه امروزی ما گفتمان‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی مختلف وجود دارد. فقط زمانی می‌توانیم به ریسمانی واحد بیندیشیم که این ریسمان فراهم آمده از تار و پودهای مختلف باشد. اینجاست که هنر استراتژیست، هنر نخبه و روشنفکر مشخص می‌شود.

**\* قیصری:** آقای دکتر، به عنوان آخرین سؤال، با توجه به آنچه فرمودید، از نظر آسیب‌شناسی وفاق، در شرایط کنونی وضعیت جامعه ما را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**\* دکتر تاجیک:** البته این موضوع یک بحث خیلی گسترده آسیب‌شناسی اجتماعی می‌طلبد. آسیب‌های زیادی در جامعه داریم. به علت تعریفی که از وفاق، خودی، ایدئولوژی و از انقلاب داریم، دامنه آسیب‌پذیری‌ها بسیار گسترده شده است. در شرایط فعلی جامعه ما، بسیاری چیزها هست که آسیب و تحریک پدید می‌آورد.

مثلاً اگر پسر بچه‌ای مویش را به گونه‌ای آرایش کند، می‌شود آسیب اجتماعی، فوتبالیست‌ها می‌خواهند به خارج بروند، رئیس جمهور می‌خواهد به کشوری سفر کند، تحریک و آسیب‌پذیری تلقی می‌شوند. برای همین است که ما کلمه "بحران" را زیاد می‌شنویم. بحران اقتصادی، فرهنگی، مشارکت و بحران‌های مختلف دیگر که مرتب اتفاق می‌افتد، بحران دانشجویی و دانش‌آموزی، بحران کارگری، ... این نشان می‌دهد که ما اجتماع را به شکلی تعریف کرده‌ایم که همه چیز به یک نحوی به درونی‌ترین لایه‌های اعتقاداتمان وصل می‌شود. این حالت دامنه آسیب‌پذیری را زیاد می‌کند. به نظر

من، ما باید اصلاً رویکردمان را نسبت به اجتماع و تعاریفی که درباره‌اش داریم، قدری تجدید کنیم. باید به گونه‌ای وفاق را تعریف کنیم که هر چیزی سبب به لرزه در آوردن آن نشود. ما باید برای جامعه خودمان لبه‌های ضربه‌گیر تهیه کنیم که توسط آن هر ضربه‌ای مهار شود و به لایه‌های درونی نفوذ نکند. آن کانونی که وفاق را در جامعه ما حفظ می‌کند مذهب است، اما وقتی ما به بیرونی‌ترین لایه‌ها هم رنگ غلیظ مذهب پاشیدیم، هر چه عارض شود، به درونی‌ترین لایه‌ها هم سرایت می‌کند. لذا این طراحی مناسب جامعه نیست. طراحی مناسب جامعه آن است که عناصری که می‌توانند وفاق ایجاد کنند، به منزله عمود خیمه جامعه باشند و در لایه‌های متعدد محفوظ نگه‌داشته شوند که هر نوع نابهنجاری در لایه‌های بیرونی حل و فصل شود و نتواند به لایه‌های درونی نفوذ کند. بنابراین برای کاستن آسیب‌ها، نیازمند تغییر گفتمانی هستیم که در درون آن هر چیزی آسیب تلقی نشود.

**قیصری:** ضمن تشکر مجدد از استادان محترم که در این میزگرد شرکت کردند، مطالب مطروحه را جمع‌بندی می‌کنیم.

آقای دکتر چلبی با اشاره به واژه‌های هم‌خانواده وفاق اجتماعی، نظیر: نظم اجتماعی، همبستگی اجتماعی و انسجام ملی، وفاق را به دو قسم: " وفاق در میان مردم" و " وفاق در میان نخبگان" تقسیم کردند و ویژگی‌های وفاق را فراگیر بودن، مشارکتی بودن و داوطلبانه بودن برشمردند. ایشان - عنصر وفاق را در گذشته " وفاق غیرقراردادی انفعالی" دانستند و از موانع زیر به عنوان عوامل نفاق‌زا (در مقابل وفاق‌زا) نام بردند:

۱ - موانع فرهنگی شامل: پایین بودن سطح انتظار و سطح تعمیم ارزش‌ها نسبت به مفاهیم کلیدی چون جهان، انسان و جامعه، بالا بودن تعداد هنجارها و قواعد اجتماعی، پایین بودن سطح سواد رسمی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۲ - موانع اجتماعی شامل: پایین بودن سطح روابط اجتماعی، توزیع نابرابر منزلت اجتماعی، پایین بودن میزان و شعاع اعتماد اجتماعی، وجود نابرابری‌های ساختاری در توزیع قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی.

۳ - موانع سیاسی شامل: عدم رعایت قوانین مدون و غیرمدون از سوی نخبگان جامعه (بویژه در کشورهای جهان سوم)، عدم تعهد ملی نخبگان جامعه، ابزار گونگی قوانین، غلبه گرایش‌های قومی بر گرایش‌های ملی و وجود ناامنی در حوزه‌های مالی، جانی، فکری و جمعی.

ایشان همچنین در باب الگوی مناسب وفاق، به نوعی وفاق فعال که وضعیتی مشارکت‌جویانه و داوطلبانه است، اشاره کردند. در مورد فقدان حلقه‌های واسط یا خلاء بین گروه‌های اولیه و رسمی که در جامعه‌ها وجود دارد، برای ترمیم آسیب‌پذیری و وفاق نیز مطالبی بیان کردند.

آقای دکتر تاجیک با انتقاد از نگرش سنتی و مدرن از مفهوم وفاق، رویکردی از پُست‌مدرنیسم را در قالب "نظریه گفتمان" مورد توجه قرار دادند. از نظر ایشان، باید ابتدا به انتظام در پراکندگی اندیشید، در جوامع کثیرالقوم نظیر ایران، وفاق اجتماعی عبارت از ایجاد "انتظامی" است که در تقریر و تکوین آن همگان مشارکت داشته باشند. ایشان با تجویز "کاهش آستانه دگرسازی" در مقابل "افزایش آستانه خودی‌سازی"، حضرت امام (ره) را موجد گفتمان مسلط در میان دیگر گفتمان‌های دوران انقلاب ارزیابی کردند که به صورت چتری فراگیر همه نیروهای سیاسی - اجتماعی ایران آن روز را در بطن و متن خود قرار داد. دوم خرداد را نیز "جنبش کارناوالی" خواندند که در عین تغییر و سیالیت، ثبات و وفاق را ندا می‌دهد.

از نظر آقای دکتر تاجیک، جامعه همانند یک متن است. متن ترکیبی از کلمات و واژه‌هاست اما می‌توان از آن یک هویت و مفهوم واحد استخراج کرد. در یک متن می‌توان وحدت را در عین تکثر به وضوح مشاهده کرد. همچنین نمی‌توان انتظار داشت

که در یک جامعه همگان به یک گونه بیندیشند و از موضوعات مختلف قرائت یکسان داشته باشند. خداوند انسان‌ها را متفاوت و متمایز آفریده و آنان را متمایز نیز باقی نگه خواهد داشت. از این منظر مؤلفه‌های وفاق محلی است، در جامعه ما این مؤلفه‌ها عبارت از ذهنیت و سرگذشت مشترک تاریخی، میراث مشترک فرهنگی، هدف و درد مشترک، دین مشترک است، اگرچه این لزوماً مؤلفه‌های مشترک به قرائت واحدی منجر نمی‌شوند ولی در شرایط بحرانی موجبات وفاق را پدید می‌آورند. درباره آسب پذیری وفاق ایشان معتقدند گفتمانی که جامعه را تخریب می‌کند، باید تغییر کند تا میزان آسب پذیری‌ها کاهش یابد و لایه‌های بیرونی به لایه‌های درونی که عامل وفاق‌اند صدمه نرسانند.

آقای دکتر احمدی با تقسیم قرائت‌های مختلف از مفهوم وفاق به دو حوزه "گفتمان‌های حکومتی" و "گفتمان‌های غیرحکومتی"، مفهوم وفاق را ناظر بر توافق و اشتراک نظر در مورد ارزش‌های بنیادین جامعه تعریف کردند که گروه‌های اجتماعی اعم از نخبگان و مردم براساس برداشت عقلانی و سود گرایانه خود (در چارچوب مکتب اصالت فایده) از آن تصویری دارند. در گذشته در چارچوب گفتمان حکومتی رهیافت قهری تجویز می‌شد. بنا به نظر آقای دکتر احمدی در طول تاریخ بشر وفاق و اختلاف وجود داشته و بعضاً مکمل هم بوده‌اند، هیچ‌گاه وفاق کامل تحقق نیافته است. بنابر این باید کوشید تا در سطوح مختلف اجتماعی به وفاق نسبی دست یافت. در این راه دولت می‌تواند نماینده گفتگو میان گروه‌های مختلف باشد.

از نظر ایشان الگوی فرهنگی وفاق که در آن همگان بر محور ارزش‌های بنیادین توافق داشته باشند بر الگوهای دیگر برتری دارد.

آقای دکتر مقصودی در تعریف خود از وفاق، با اشاره به "میدان تعامل جمعی" و دو عامل "زمان" و "مکان" نسبی بودن ارزش‌ها و تعاملات را مورد توجه قرار دادند و بسته به مقاطع تاریخی، نقش "شهروندان"، "دولت" و "گروه‌های مدنی" را در جهت

دهی به وفاق اجتماعی و ملی متفاوت ارزیابی کردند. ایشان با بیان سطوح مختلفی از وفاق در بین نیروها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی ابعاد پنجگانه‌ای از وفاق، شامل: وفاق میثاقی؛ ارزشی، شناختی، منزلتی و نقشی را برشمردند و چهار شاخصه اصلی: مشارکت اجتماعی، پذیرش اختلافات، کاهش تعارضات و کاستن از تعلقات خاص گرایانه را در حال حاضر معیار حرکت جامعه به سوی وفاق دانستند.

همچنین ایشان عوامل وفاق‌زدا را در چارچوب "مطالعات بین‌رشته‌ای" به شرح ذیل

برشمردند:

۱ - از زاویه فرهنگ؛ دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضاد درباره نقش توسعه ارتباطی، اطلاعاتی و عنصر آگاهی‌دهی اجتماعی.

۲ - از منظر اقتصاد سیاسی؛ عواملی چون "توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای" و "دوران گذار در جوامع در حال توسعه".

۳ - در حوزه روان‌شناسی؛ نقش "ناکامی‌های اجتماعی"، "احساس محرومیت نسبی" و "پیشداوری و تصورات ثابت قالبی".

۴ - از منظر علوم سیاسی و روابط بین‌الملل؛ چالش‌های اخیر در برابر الگوی دولت - ملت، ناسیونالیسم قومی، عدم استقرار نظام شهروندی، عدم استقرار جامعه‌مدنی، دوران گذار در ساخت نظام بین‌الملل و نهایتاً نقش جامعه بین‌المللی و جامعه جهانی.

نتیجه و برآیند مباحث در این میزگرد نشان داد که اولاً مقوله وفاق از دیدگاه‌ها و منظرهای مختلف قابل بحث و بررسی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که وفاق اجتماعی مقوله یا پدیده‌ای تک علتی نیست که از یک منظر خاص بتوان آن را توضیح داد، تبیین کرد و برای آن الگو ساخت.

ثانیاً: نگاه فرهنگی به وفاق مورد تأیید قرار گرفت و دیدگاه‌های ایدئولوژیک و تک‌صدایی از وفاق مناسب شرایط کنونی جامعه تشخیص داده نشد. هر چند که



قراءت‌های مختلف از الگوی مناسب فرهنگی وفاق مورد تأکید قرار گرفت: در جایی به مثابه مشارکت همگانی در تعریف ارزش‌های مشترک بنیادین، در جایی به عنوان وفاق فعال مشارکت جویانه و داوطلبانه چترگونه و در جایی تحت عنوان گفت‌وگو چترگونه و از مجرای جنبش اجتماعی کارناوال‌گونه. به هر صورت امیدواریم مباحث مطرح شده در راستای معرفت‌شناسی، الگوها ... و موانع موجود بر سر راه وفاق برای جامعه مفید واقع شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی